

مکاشفہ

سرہفت کلیسا



نویسنده: لوک رایان



نام کتاب

مکاشفه

سر هفت کلیسا

نویسنده: لوك رايان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱	پیش گفتار:
۳	مکاشفه عیسی مسیح:
۹	سرِ هفت روح:
۱۲	معرفی خداوند:
۱۲	الف و یا:
۱۵	اول و آخر:
۱۸	سرِ هفت کلیسا:
۱۹	انحراف بزرگ:
۲۰	عدم سندیت کتاب مقدسی:
۲۳	برداشتی انسانی:
۲۸	عدم انطباق دوره‌ها با مکاشفه:
۲۹	تأکید مکاشفه به هفت کلیسا:
۳۰	وجود اشخاص حقیقی:
۳۰	موضوعات نگارش مکاشفه:
۳۱	چیزهای گذشته:
۳۲	چیزهای آینده:
۳۳	چیزهای حال:
۳۳	هفت فرشته و هفت کلیسا:
۳۹	نامه به هفت کلیسا:
۴۰	نامه به کلیسای افسس:
۴۶	نامه به کلیسای اسمیرنا:
۵۱	نامه به کلیسای پرغامس:
۶۲	نامه به کلیسای طیاطیرا:
۷۰	نامه به کلیسای ساردس:

نامہ بہ کلیسای فیلادلفیہ: ۷۴

نامہ بہ کلیسای لائودکیہ: ۷۹

سخن پایانی: ۸۵

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

کتاب مکاشفه، آخرین کتاب عهد جدید و در کل آخرین کتاب از کتاب مقدس می باشد. این کتاب در حدود سالهای ۹۰ تا ۹۵ میلادی در زمانی که یوحنا رسول به جزیره پطمس تبعید شده بود به نگارش در آمد.

یوحنا سالها پیش از نگارش مکاشفه، از اسرائیل به افسس که در آن زمان پایتخت ایالت رومی آسیا محسوب می شد و شش شهر دیگر یاد شده در باب دوم و سوم کتاب مکاشفه از توابع آن بوده اند، مهاجرت نموده بود.

کتاب مکاشفه، یک کتاب نبوتی از وقایعی است که می بایست در طول تاریخ برای کلیسا اتفاق بیفتد و مازاد بر آن، از سلطنت هزار ساله مسیح و عاقبت دنیا تا به ابدیت در آن شرح حال گردیده. به عبارتی این کتاب تا به انتهای زمان را مکشوف می سازد، اما تمام حقایق مکتوب در آن به شکلی رازگونه و در ابهام بیان شده که درک آن برای همگان امکان پذیر نیست و نیازمند مسیحی خاص از خداوند می باشد.

آشکار شدن حقایق در این کتاب بنیاد بسیاری از انحرافات و دروغها را برملا می کند، خصوصاً این که در عصر حاضر که تاریخ کلیسا اتفاقات ناگوار بسیاری را به خود دیده، بسیار ضروری و الزامی می نماید.

تا کنون بسیاری برای تفسیر و رمزگشایی این کتاب یا بخشهایی از آن سخنوری و دست به قلم برده اند و در بین نظرات مختلف همیشه چالشهای بسیاری به وجود آمده. برخی با برداشتن یک آیه یا بخشی از آن، آن را به موضوعات بسیاری مرتبط ساخته اند و

افکار و باورهایی که می‌خواستند از آن داشته باشند را به عنوان یک آموزه ارائه داده‌اند، که پذیرش یا رد آنها بسیار جای تعمق و برابرسازی با سایر کتب کتاب مقدس دارد.

در این کتاب قصد بررسی نظرات گوناگون و پرداختن به آنها را نداریم، مگر این که در جاهایی، برای رفع یک انحراف بزرگ رایج، ضرورت ایجاب کند که با ارائه ادله محکم آن را آشکار نماییم.

قطعاً برای توضیح کتاب مکاشفه نیاز به صحبت‌های بسیاری است که در قالب چندین جلد کتاب خواهد گنجید؛ اما در این نوشتار هدف و مقصود ابتدای کتاب مکاشفه و خصوصاً پیرامون هفت کلیسایی است که در همین ابتدا از آنها یاد شده است.

برداشت اشتباه از این هفت کلیسا، حقیقتاً باعث یک بحران جهانی و گمراهی بسیار غلیظی گردیده که لطمات ناشی از آن قابل وصف نیست و تنها عمق فاجعه زمانی آشکار می‌شود که حقیقت این کلام برای کسی آشکار و یقین شود.

لذا این غلام حقیر خداوند، با آن که همیشه از رفتن به سمت کتاب مکاشفه گریزان بودم، اخیراً در روح التزام شدید یافتم تا در خصوص هفت کلیسای نام برده شده در مکاشفه دست به قلم برده، و به دور از همراهی با نظرات بزرگانی که در این خصوص سخن گفته‌اند، و پیروان بسیاری از عقب خود دارند، صرفاً از منظر تعلیماتی کتاب مقدس و با استمداد از سرور خود، و هدایت روح القدس عزیز حقایق را که مکشوف می‌گردد را به رشته تحریر درآورم.

مکاشفه عیسی مسیح:

«مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع شود؛ بر غلامان خود ظاهر سازد و به وسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،^۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.^۳ خوشا به حال کسی که می خواند و آنانی که می شنوند کلام این نبوت را، و آن چه در این مکتوب است نگاه می دارند، چون که وقت نزدیک است» (مکاشفه ۱ : ۱ - ۳).

مکاشفه از مصدر کشف، و به معنی چیز کشف شده است. چیز کشف شدنی به آن معنی نیست که تا آن زمان وجود نداشته، بلکه بالعکس بوده ولی تا آن زمان دیده و پیدا نشده است. وقتی کسی برای اولین بار آن چیز را شناخته و معرفی کند، پس از او چنان چه کس دیگری نیز به آن حقیقت برسد، نمی تواند مدعی شود که آن را کشف نموده است.

به عبارتی هر چیزی که برای اولین بار شناخته گردد، آن لحظه مکاشفه او است. یک مکاشفه می تواند: یک قانون طبیعی باشد، مانند جاذبه زمین که همیشه بوده ولی برای اولین بار این نیوتون بوده که به وجود آن پی برد و آن را معرفی نمود؛ می تواند یک فرمول شیمی، یک فرمول ریاضی، یک قاعده هندسی و در کل یک حقیقت مادی یا فرامادی باشد که همیشه در جهان بوده، ولی ناشناخته و معرفی نشده مانده تا زمانی که برای اولین بار کسی آن را کشف و معرفی کرده باشد.

غالباً نبوتها نیز در زمره مکاشفات قرار می گیرند، البته نه همه، فقط آن دسته از نبوتهایی که از آینده برای اولین بار خبر می دهند. زیرا کتاب مقدس به ما می آموزد که وقایع آینده از پیش در نزد خدا منظور بوده و در زمان خاص خود محقق می گردد.

حال "مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او داد" شرح حقایقی از آینده کلیسا و جهان است که به وقوع خواهد پیوست، و آیه اول به خواننده این را می فهماند که، اولاً این

یک مکاشفه است و پیش‌تر برای کسی به این اندازه مکشوف نگردیده، و دوّمأ کسی که برای اولین بار آن را دریافت نموده، عیسی مسیح مجسم شده می‌باشد، که در زمان دریافت آن به عنوان کاهن خدای تعالی در آسمان بوده. لذا همان گونه که آیه اوّل این مهم را متذکر می‌شود، با وجود این که یوحنا نیز این مکاشفات را دیده و مکتوب می‌کند، امّا او کاشف اوّلی آن نیست و نمی‌توان گفت مکاشفه یوحنا را رسول.

در ادامه، آیه می‌گوید که این مکاشفه را خدا، یعنی خدای قادر مطلق، پدر سرمدی به عیسی مسیح داده. هرگاه با نام عیسی در جایی برخوردید بدانید که منظور خدای قادر مطلق، پدر سرمدی، همان الوهیم است که می‌تواند در طول تاریخ به اشکال مختلفی مانند: فرشته خداوند، روح القدس، یک انسان و خداوند عیسی مسیح بر مردم دنیا ظاهر گردد، که نام او "عیسی" می‌باشد؛

ولی وقتی گفته شود عیسی مسیح، منظور فقط به بُعد آشکار شده عیسی در جسم خاص انسانی که از رحم مریم باکره به دنیا آمده تا به عنوان فدیۀ گناهان بشر و کاهن خدای تعالی در آسمان باشد، او در جایگاه زمینی پسر خدا و پسر انسان (یعنی یک نبی) نیز می‌باشد.

حال این مکاشفه از جایگاه پدر سرمدی عیسی، به جایگاه پسر انسان که یک نبی می‌باشد و اکنون به عنوان کاهن خدای تعالی، در آسمان قرار گرفته، یعنی خداوند ما عیسی مسیح، داده شده است، تا او تمام این مکاشفه را برای غلامان خود آشکار نماید: «مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود؛ بر غلامان خود ظاهر سازد ...»

هدف از دادن مکاشفه برای آن بود تا برای غلامان خداوند عیسی مسیح در طول تاریخ کلیسا آشکار شود. این یک حقیقت بزرگ و جالب است. غلام کیست؟ غلام در فرهنگ لغت به دو معنی مختلف آمده: نوکر مطیع و گوش به فرمان؛ فرزندان.

اما در فرهنگ کتاب مقدسی به رسولان نیز غلام می‌گویند چون تماماً مانند نوکران گوش به فرمان، مطیع کامل و محض، و تحت اراده‌ی آقای خود قرار دارند. و به لحاظ روحانی مانند فرزندان خلف و وکلای اسرار خدا می‌باشند.

پولس که از رسولان خداوند عیسی مسیح است با اشاره به خودش این مفاهیم را در کنار یک دیگر آورده و آشکار می‌کند: «^۱پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا» (رومیان ۱ : ۱).

و ایضاً در نامه‌ی خود به تیتوس، باز یکی بودن این مفاهیم برای رسولان را متذکر می‌شود: «^۱پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح بر حسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است» (تیتوس ۱ : ۱).

کتاب مکاشفه در همین ابتدا و با اشاره به غلامان خداوند، به کلیسا متذکر می‌شود که اسرار، حقایق و مفاهیم مکاشفات و نبوتها فقط برای رسولان آشکار می‌شود. یک نبی نمی‌تواند از مکاشفه و نبوت درک درستی داشته باشد مگر آن که آن نبوت را خدا برای او تعریف نموده باشد.

انبیای بسیاری نبوتها کردند بدون آن که خود آنها چیزی از آن نبوتها فهمیده باشند. نبی چشم و گوش خداوند است تا ببیند و بشنود، او آن چه را خدا به وی نشان می‌دهد و می‌گوید را می‌بایست بی‌کم و کاست به گوش دیگران برساند.

یک معلم نیز نمی‌تواند به اسرار و حقایق مکاشفات و نبوتها پی ببرد، زیرا او معلم کلام خدا است تا حقایق کلام خدا را به دیگران بیاموزد، هر چند مسح معلمی، حقایق بسیاری را برای او باز می‌کند، اما اسرار را رسولان می‌دانند. همچنین است یک شبان، مبشر و واعظ.

پس هر کسی که مدعی است کتاب مکاشفه برای انبیا گشوده می گردد سخت در اشتباه است، زیرا خود خداوند عیسی مسیح و کتاب مقدس به هیچ وجه چنین چیزی نمی گوید.

حال مکاشفه ای که می بایست به دست غلامان و رسولان خداوند عیسی مسیح در تمام طول تاریخ کلیسا می رسید، ابتدا باید مکتوب می گردید. پس وقتی او آن را در آسمان دریافت می کند توسط فرشته خود برای یوحنا رسول که از او با عنوان غلام یاد شده و همیشه محبوب خاص خداوند بوده می فرستد، تا او آن را مکتوب نماید.

خداوند عیسی مسیح این مکاشفه را توسط یک فرشته می فرستد. پس این فرشته یک فرستاده و رسول است اما آیا یک فرشته آسمانی است؟ یا می تواند یک انسان باشد مانند خنوخ، موسی یا ایلیا که به آسمان ربوده شدند؟ برای فهمیدن این که این فرشته فرستاده شده کیست می بایست تا تمام کتاب مکاشفه و در جاهایی که این فرشته با یوحنا مکالمه می کند را مورد بررسی قرار داد؛ این مهم را می گذاریم در وقتی که کتاب او را برای ما بهتر آشکار می کند.

آیه دوم می گوید: «که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.» اگر به آیات کتاب مکاشفه از ابتدا تا آیه هشتم نگاه کنید، مطالب آن ربطی به مکاشفه ای که خداوند عیسی مسیح دریافت نموده ندارد و این یوحنا است که این مکاشفه را با یک پیش گفتاری از خودش شروع نموده است.

این سخنان تا پایان آیه هشتم از زبان یوحنا می باشد. و از آیه نهم به بعد یوحنا شروع می کند به نگارش آن چه دیده و شنیده است.

پس وقتی آیه دوم می گوید "که گواهی داد"، علاوه بر این که می تواند منظور همین کتاب مکاشفه باشد، از آن روی که او ابتدا این وقایع را دیده و سپس اقدام به نگارش آن کرده، می تواند به شهادت های قبل تر او اشاره داشته باشد. در هر صورت منظور او از

گواهی داد، به فعل گذشته اشاره دارد نه به آن چه از زمان نگارش به بعد در سر دارد تا بنویسد. زیرا با حرف "و" شروع نکرد و نگفت "و او گواهی داد ... بلکه با حرف "که" شروع نمود که گویای موضوعی در گذشته است. مضافاً این که در این آیه از افعال گذشته نیز استفاده شده مانند: "گواهی داد" و "دیده بود". چه چیزی را دیده و گواهی داده بود؟ در کتاب مکاشفه می گوید که "کلام خدا" و "شهادت عیسی مسیح". آیا می توانید به یاد بیاورید کی و کجا؟

انجیل یوحنا در میان اناجیل به طور خاص به الوهی بودن عیسی مسیح به عنوان پسر خدا شهادت می دهد. یوحنا در ابتدای انجیل با شهادت به این که عیسی مسیح همان کلمه یا کلام خدا در ابتدای آفرینش بوده، پیش از نگارش کتاب مکاشفه شهادت داده بود: «^۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ... ^۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴).

سرتاسر انجیل یوحنا شهادت او مبنی بر جایگاه الوهی عیسی مسیح است. اما او این را فقط در انجیل خود نیاورده بلکه در رسالات خود نیز به این مهم متذکر شده و شهادت داده مانند آن جا که می فرماید: «^۱ آن چه از ابتدا بود و آن چه شنیده ایم و به چشم خود دیده، آن چه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. ^۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده ایم و شهادت می دهیم و به شما خبر می دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. ^۳ از آن چه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نمایم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است» (اول یوحنا ۱ : ۱ - ۳).

و حال یوحنا در همین ابتدا، وقتی به اسم خودش می رسد و قرار است آن حقایق و اسرار عجیبی که دیده و شنیده است را به نگارش درآورد، با یک اطمینان و شوق بسیار

که تأییدی دیگر بر شهادت پیشین او دارد، در خصوص شهادت پیشین خود که عیسی مسیح همان کلمه خدا است و به آن شهادت داده می‌گوید: «... آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،^۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.» دیده بود! کی؟ فعل گذشته است.

قطعاً خوش حالی او از این مکاشفه برایش آن چنان هیجان انگیز بوده که در ادامه یک خوشا به حال برای تمام کسانی که این حقیقت را می‌خوانند و می‌شنوند، و آن را درک می‌کنند، می‌فرستد: «خوشا به حال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آن چه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، چون که وقت نزدیک است.»

او در این مکاشفه‌ای که به او رسید، تا به انتهای دنیا و عاقبت همه امور را دیده و برای پیروان مسیح مشاهده نموده که چه نیکویی و خوشا به حال عظیمی در راه است. او در زمان دریافت این مکاشفه در سن پیری و در تبعیدگاه وحشتناکی در جزیره پطمس بوده و سختیها می‌بایست برایش طاقت فرسا بوده باشد، لذا دیدن و دانستن وقایع آینده او را به شدت به وجد آورده، مبنی بر این که زحمات پیروان مسیح بی‌ثمر نخواهد ماند، لذا با خوشا به حال آغاز نگارش نمود. مکاشفه برای ایمانداران و مسیحیان راستین مسیح بسیار امید بخش و شادی‌آفرین است.

از دیدگاهی دیگر، می‌دانیم که او ابتدا مکاشفه را دریافت کرد و سپس دست به نگارش برد. لذا می‌توان نتیجه گرفت، که چون قبل از نگارش، همه این امور را دیده و شاهد بر آن بوده، حال در ابتدای کتاب مکاشفه دارد به همه این امور شهادت می‌دهد؛ چنان که باب ۱۹ کتاب مکاشفه نیز به این موضوع اشاره می‌کند: «^۹ و مرا گفت: بنویس، خوشا به حال آنانی که به بزم نکاح برّه دعوت شده‌اند. و نیز مرا گفت که، این است کلام راست خدا.^{۱۰} و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت: زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است» (مکاشفه ۱۹ : ۹ - ۱۰).

سر هفت روح:

«^۴یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، فیض و سلامتی بر شما باد از او که هست و بود و می‌آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند،^۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،^۶ و ما را نزد خدا و پدر خود، پادشاهان و کهنه ساخت؛ او را جلال و توانایی باد تا ابدالآباد. آمین.^۷ اینک، با ابرها می‌آید؛ و هر چشمی او را خواهد دید، و آنانی که او را نیزه زدند، و تمامی امت‌های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین.^۸ من هشتم الف و یاء، اوّل و آخر، می‌گویم آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق» (مکاشفه ۱ : ۴ - ۸).

یوحنا مکاشفه را با فرستادن تحیات به هفت کلیسایی که در آسیا هستند شروع می‌کند. چرا او تنها به هفت کلیسا سلام می‌فرستد در صورتی که کلیساهای دیگری نیز در آسیا بودند؟ در همین صحنه‌های آغازین مکاشفه عیسی مسیح که کمی جلوتر به آن می‌پردازیم کاملاً واضح است که منظور و خطاب این مکاشفه تنها برای هفت کلیسایی است که در آسیا بودند و خداوند نام آنها را برده و خواسته تا یوحنا برای آنان نامه‌ای بنگارد.

آیا می‌تواند این هفت کلیسا، یک مفهوم روحانی داشته باشد؟ کما این که بسیاری از آن چنین برداشت نموده‌اند. خیر، این اشتباه محض است. وقتی از هفت کلیسا نام برده شد که از لحاظ جغرافیایی در محدوده‌ای به نام آسیا قرار داشتند. مشخص است که منظور او همان هفت کلیسای معاصر بوده، و هر برداشتی دیگر می‌تواند یک توهم ذهنی باشد.

یوحنا به این هفت کلیسا از سوی خداوند فیض و سلامتی باد می‌فرستد؛ می‌دانیم که تا این جا این یوحنا است که دارد صحبت می‌کند، اما تحیات خود را از سوی خداوند می‌فرستد، اگر خداوند در مکاشفه اشاره‌ای به این امر نکرده باشد، آنگاه یوحنا به خداوند افترا بسته است، اما در ابتدای مکاشفه عیسی مسیح که جلوتر به آن خواهیم رسید،

خواهید دید که خداوند در همان ابتدا، این هفت کلیسا را مخاطب قرار می‌دهد. از این روی چون یوحنا مکاشفه خداوند را دارد و نیز این کلیساها را مخاطب می‌سازد.

این تحیات و آغاز مکاشفه در خطاب به هفت کلیسا یک نکته بسیار مهم را نیز به ما می‌آموزد، و آن این که، علی رغم کلیساهای بسیاری که در زمین بوده، او فقط برای هفت تا از آنان مطالب گفتنی داشته؛ یعنی فقط هفت کلیسا منظور نظر او بوده؛ یعنی فقط هفت کلیسا برای او اهمیت داشته؛ یعنی فقط هفت کلیسا، هر چه که بوده باشند، برگزیده خداوند است و او اعمال آنان را زیر نظر دارد و هدایتشان می‌کند؛ و سایر کلیساها مردود او می‌باشند.

یوحنا به همراه تحیات خود به این هفت کلیسا اشاره می‌کند که او این تحیات را «از او که هست و بود و می‌آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند» می‌فرستد. منظور او از آن کسی که «هست و بود و می‌آید» خداوند عیسی مسیح است که به عنوان کاهن اعظم آسمانی زنده و ناظر است و پیش‌تر بوده و در آینده دوباره در ابرها خواهد آمد.

اما منظور او از این هفت روحی که پیش تخت او هستند چیست؟ آن هفت روح کدامها هستند؟ آیا منظور هفت ستاره در دستان خداوند یعنی هفت فرشته کلیسا؟ قطعاً خیر. چون کمی جلوتر در نامه به ساردس این هفت روح و هفت ستاره را مجزای از یک دیگر در کنار هم می‌بینیم: «^۱ و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گویم که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی» (مکاشفه ۳: ۱).

پس سر این هفت روح چیست؟ در آیه بیستم از همین باب خود خداوند عیسی مسیح مکشوف می‌سازد که «^{۲۰}... هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.» این یک کلید است. در مکاشفه، کلیسا به چراغدان تشبیه شده. پس هر کجا در مکاشفه، چراغدان نیز به چیزی دیگر نیز تشبیه گردد، در نهایت مقصود همان کلیسا خواهد بود. حال منظور از

این هفت روح که پیش تخت خداوند هستند چیست؟ باب ۴ مکاشفه پرده از این راز بر می‌دارد: «و از تخت، برقها و صداها و رعدها بر می‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند» (مکاشفه ۴ : ۵).

حال کامل شد، هفت روح، و هفت چراغ آتشین، تصویری تمثیل گونه از یک چیز هستند. در آیه بیستم از باب اول، خداوند به وضوح می‌گوید که منظور او از این هفت چراغدان نیز، هفت کلیسا است که پیوسته پیش روی او و منظور نظر او می‌باشند و روح خدا در آنان جریان دارد و افروخته است. یعنی منظور از هفت چراغدان و هفت روح، همان هفت کلیسای خاص خداوند است.

در آیات پنجم و ششم، از خداوند با عنوان شاهد امین در همه این امور یاد می‌کند و با ستایش و تمجید از او، به این نبوت آخرین، متذکر می‌گردد که روزی در جلال خود در شکینه ابر باز خواهد گشت و تمام کسانی که تا آن زمان فیض او را خوار شمرده و هم داستان با استهزا کنندگان و تازیانه زندگان او شدند، از حماقت و گناه خود که به انتهای کار خود رسیده، خواهند نالید.

معرفی خداوند:

یوحنا انتهای مقدمه خود را برای ورود به موضوع اصلی مکاشفه عیسی مسیح با جمله بسیار تکان دهنده‌ای که از خود خداوند شنیده بود به پایان می‌رساند: «^امن هستم الف و یاء، اوّل و آخر، می‌گویند آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الإطلاق.»

الف و یا:

"الف و یا" در عهد عتیق و در هیچ کتب مقدّس دیگری نیامده و فقط با این عبارت در کتاب مکاشفه مواجه هستیم. اما عبارت اوّل و آخر در صحف انبیا نیز دیده می‌شود.

حرف ربط "و" در بین هر واژه (الف و یا؛ اوّل و آخر)، هر چند دو کلمه را به هم مربوط می‌کند، اما به معنی پیوستگی و گویای یک خط سیر ممتد نیست، بلکه "و" در عین پیوند کردن دو کلمه، نشان از مستقل بودن آنها نیز هست. اگر منظور به یک پیوستگی و خط سیر ممتد بود، می‌بایست به جای "و" از کلمات "تا" یا "الی" استفاده می‌شد. مثلاً: الف تا یا؛ اوّل الی آخر.

از صده نهم پیش از میلاد مسیح نگارش به زبان یونانی رایج شد. این زبان دارای ۲۴ حروف الفبا می‌باشد که یکی از کهن‌ترین و کامل‌ترین سامانه‌های الفبایی است که هنوز نیز کاربرد بسیار دارد. بسیاری از نوشته‌های عهد جدید به این زبان است؛ و یوحنا، کتاب مکاشفه را نیز به زبان یونانی نوشته است. لذا او این آیه را در زبان یونانی چنین نگاشته:

«من الف و یا و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم.»

I εγω am ειμι Alpha α and και Omega ω, the beginning αρχη and και the end τελος, the first πρωτος and και the last εσχαιως.

الف و یا که حرف اوّل و آخر الفبای زبان پارسی است در کتاب مقدّسهای پارسی نوشته شده، امّا این برگردان شده از زبان یونانی کتاب مقدّس می باشد که بیشتر نوشته های عهد جدید به این زبان نوشته شده است.

در الفبای زبان یونانی حرف اوّل آن آلفا (α) است که صدای آ (A, α) می دهد، و حرف آخر آن اومگا (ω) می باشد که صدای او (Ω, ω) می دهد. در برگردان به هر زبان دیگری، حرف و صدایی مربوط به آن زبان را دارد. لذا به هیچ وجه نمی توان از الف و یاء برداشتی که دالّ بر مخفّف واژه ای بودن را نمود زیرا در اصل زبان یونانی نیز حرف آخر آن که اومگا می باشد، به هیچ واژه مهم کتاب مقدّسی دلالت ندارد؛ لذا منظور از مخفّف بودن منتفی است.

دیگر این که، با توجّه به نوع ادبیّات به کار رفته در کتاب مکاشفه، چون شبیه به صحف انبیا و کتب عهد عتیق است و شباهتی به انجیل یوحنا و سایر نوشته های او ندارد، و از آن جایی که خداوند عیسی مسیح و یوحنا هر دو یهودی بودند و زبان مادری آنان عبری بوده، باور این که خداوند رؤیا را به زبان یونانی داده باشد بسیار سخت است. این دقیقاً مثل آن است که بگوئید وقتی دو نفر انگلیسی زبان به هم می رسند و می خواهند مسائل بسیار مهمی را به هم بگویند به زبان پارسی با هم صحبت کنند! امّا حقیقت این است، با وجودی که یوحنا یک شخص یهودی و عبری زبان بود امّا این کتاب به زبان یونانی نوشته شده است، نه این که به یونانی ترجمه کرده باشد! چون هیچ نسخه قدیمی تر عبری از آن موجود نمی باشد. چرا این گونه شد؟ می توان نظراتی قوی و قابل قبول برای آن آورد، امّا صحت و سقم آن باز در پرده ابهام خواهد ماند، لذا به این موضوع نمی پردازیم.

در هر حال در کتاب مقدّس یونانی نیز نوشته شده « $\epsilon\gamma\omega\ \epsilon\iota\mu\iota\ \alpha\ \kappa\alpha\iota\ \omega$ » (من الف و یا هستم) « الف و یاء حرف اوّل و آخر الفبای پارسی است. در میان این دو حرف، کلمه "تا" و یا "الی" نیامده (ابتدا تا انتها) تا چنین برداشت شود او به کل حروف الفبا از الف تا یاء اشاره دارد، یا به عبارتی به "کلام" بودن خود اشاره می کند، بلکه بین آنها

حرف "و" آمده (ابتدا و انتها) او فقط به حرف اوّل و حرف آخر الفبای زبان اشاره دارد؛ او فقط حرف اوّل و آخر را زده؛ با حرفهای میانی کاری ندارد. لذا منظور از این که او کلام خدا است نیز منتفی می‌گردد چون کلام همه حروف زبان را در بر می‌گیرد.

او حرف اوّل و حرف آخر است؛ او الف و یاء است؛ او آلفا و اومگا است. حرفهای دیگر هیچ مهم نیست، او از الف "تا" یاء نیست، او الف "و" یا است. فقط حرف اوّل و آخر که او است مهم می‌باشد! حرفهای بسیاری زده می‌شود! اما او است که حرف اوّل و آخر را می‌زند. حرف اوّل آغاز کننده است و حرف آخر به تمام گُنشها پایان می‌دهد؛ لذا همیشه فقط آن که حرف اوّل و آخر را می‌زند مهم است. حرف فقط حرف او است!

آیا متوجه شدید؟ خداوند می‌گوید من حرف اوّل و آخر هستم؛ من حرف اوّل و آخر را می‌زنم؛ در ابتدا فقط او بود که حرف اوّل را زد، و جهان پدید آمد، و در انتها نیز فقط او است که حرف آخر را می‌زند و همه چیز تمام می‌شود. در دنیا بسیاری آمدند و در این میان خیلی حرفها و مذهبها و آیینها و اعتقادات و ... را شکل دادند و حرفهای بسیاری زدند؛ اینها حرفهای میانی است اما او است که حرف اوّل و آخر است. همه چیز در او بسته شده است.

یقیناً زیاد شنیدید که می‌گویند شما هر چه می‌خواهید بگوئید ولی در نهایت فلانی حرف اوّل و آخر را خواهد زد. و همان خواهد شد که او می‌گوید، این نشان از اقتدار مطلق و بلامنازع آن شخص است. خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «من الف و یا هستم.» این نشان اقتدار او است، این اقتدار کی به او داده شد؟ زمانی که او کشته شد و از قبر قیام نمود: «^{۱۸}پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است» (متی ۲۸ : ۱۸). حال می‌فهمید چرا در عهد عتیق یهوه نگفته بود من الف و یاء هستم؟

او در ابتدا همه چیز را آغاز کرده بود اما تمام نکرده بود زیرا هنوز کلید عالم اموات در دستان شیطان بود و او بر مردگان سیطره داشت؛ هنوز او صاحب قدرت موت بود: «^{۱۴}پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد» (عبرانیان ۲: ۱۴).

هنوز شیطان بر زمین اقتدار داشت و خود را مالک زمین می‌دانست؛ یادتان هست زمین را به مسیح نشان داد و در قبال پرستش شدن حاضر بود همه چیز را به او بدهد؟ «^۸پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد،^۹ به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم» (متی ۴: ۸ - ۹).

هنوز شیطان حرفی برای زدن داشت. هنوز سر آن مار قدیمی کوبیده نشده بود. اما وقتی خداوند مصلوب شد و قیام نمود او تمام اقتدار شیطان را از او گرفت و حتی کلید عالم اموات را از دستانش درآورد و حرف آخر را زد: «^{۱۸}و مرده شدم؛ و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است» (مکاشفه ۱: ۱۸).

اول و آخر:

این صدا سپس خود را با عنوان دیگری نیز معرفی می‌کند: "و اول و آخر هستم." اول و آخر در معنی با ابتدا و انتها فرق دارد. ابتدا و انتها حکایت از آغاز و پایان یک چیز دارد، یعنی چیزی هست که دارای ابتدا و دنباله و ادامه‌ای است که به انتها می‌رسد. اما وقتی گفته می‌شود اول (یا همان نخست) می‌تواند هیچ ادامه‌ای نداشته باشد و همان نخست تنها باشد، مانند کسی که تنها دارای یک فرزند نخست‌زاده ذکور باشد و آن فرزند، تنها اولاد او باشد. اول (نخست) یعنی عدد یک و لزومی ندارد دو یا چند در ادامه‌اش بیاید و باشد. و وقتی که گفته می‌شود آخر، این آخر می‌تواند بدون شروع و پیشوند و سیر

تکاملی باشد، مانند شخصی که تنها یک فرزند آورده و می‌گوید این فرزند من دیگر آخری است و هیچ لزومی ندارد که قبل او فرزندان دیگری بوده باشند.

حال خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «من ... اوّل و آخر هستم.» حرف ربط "و" در وسطش آمد، یعنی یک اوّلی هست و یک آخری، پس این دو یکی نیستند. از سویی دیگر این اوّل و آخر باید به وسعت عظمت خداوند نیز باشد، لذا فقط یک اوّل و آخر است که چنین عظمتی را دارد.

در حیات، تنها سه بُعد و حقیقت وجود دارد:

۱. ازل: بدون آغاز، فناپذیر، حیات جاویدان، که در آن تنها خدا بود.
۲. جهان هستی: دارای ابتدا و انتها، فانی، دارای زندگی و مرگ (به نفخه‌ای پدید آمد و محو خواهد شد.)
۳. ابد: بدون پایان، فناپذیر، حیات جاویدان، که تنها خدا و یافتگان روح خدا در یگانگی با او هستند.

خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کند که او همان خدای قدیر، پدر سرمدی (ازلی) است، آن گونه که اشیای نبی نیز شهادت داده؛ او اوّل است. و نیز او همان خدای ابدی است که بسیاری را از چشمه آب حیات خواهد نوشاند و در ابد خدای ایشان و در میان ایشان خواهد بود، او آخر است. او به طور واضح به ذات الوهی خودش اشاره می‌کند.

خداوند عیسی مسیح کل در کل همه چیز است. او حق است. او حرف اوّل و آخر، الف و یاء است. او ابتدای جهان هستی، پدید آورنده و در انتها دآوری کننده نهایی آن است، او ابتدا و انتها است. متوجه‌اید؟! در حال بزرگ‌تر شدن است! او در ازل تنها بود و در ابد بسیاری را از جهان هستی برخواهد گرفت و با خود خواهد برد، او اوّل و آخر است. او خداوند خدای قادر مطلق است.

و پس از معرفی پر جلال خود به یوحنا می‌گوید: «... آن چه می‌بینی در کتابی بنویس» منظور نظر خداوند از دادن مکاشفه به یوحنا مکتوب گردیدن آن بود. همیشه خدا برای مواردی فرمان بر نگارش می‌داد که فوق‌العاده برای انسانها مهم بوده، مانند لوحهای ده فرمان و ...؛ پس زمانی که می‌گوید در کتابی بنویس منظور خداوند این بود که تمامی این کلام مکاشفه تا به انتها مکتوب و ماندگار برای تمام نسلهای انسان بماند، از آن روی که حاوی مطالب بسیار مهمی می‌باشد.

بسیار دقت کنید! فوق‌العاده مهم است! چنین منظوری نمی‌تواند مطلقاً برای زمانهای آخر باشد، این کلام مکاشفه می‌بایست در گذر تاریخ بشری برای هر مقطعی مهم و قابل فهم بوده باشد، زیرا از تمام طول تاریخ تا به انتها را روایت می‌کند؛ منتهی برای هر دوره‌ای می‌بایست آن چه در همان زمان واقع می‌گشت مکشوف می‌شد. زیرا آینده هر مقطعی از تاریخ هنوز نیامده بود تا برای آنان قابل درک باشد، اما کلیات مکاشفه در خیلی از جاها قابل فهم برای تمام دوره‌ها باید بوده باشد، فقط کافی بود تا مردم هر زمان با کلام خدا همراه و هماهنگ می‌ماندند.

از منظری دیگر باور این که خداوند مکاشفه را فقط برای مردم زمان آخر فرستاده، نشان از بی‌انصافی و بی‌اهمیتی ایمانداران مسیحی در طول تاریخ بزرگ کلیسا، در نگاه خداوند می‌باشد! در صورتی که او در همان ابتدا خواسته تا این کتاب مکتوب و برای هفت کلیسای در آسیا فرستاده شود. لذا تعلیم این که مکاشفه باید در زمان آخر حقایق آن باز می‌شد یک تعلیم اشتباه است.

تاریخ کلیسا مردان و زنان بسیار بزرگی به خود دیده که در کلام خدا زندگی می‌کردند و از انحرافات هر دوره‌ای بر حذر ماندند.

سر هفت کلیسا:

«من یوحنا، که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، به جهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمی به پَطْمُس شدم.^{۱۰} و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،^{۱۱} که می گفت: من الف و یا، و اوّل و آخر هستم. آن چه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفْسُس و اِسْمیرنا و پَرغامُس و طیاطیرا و ساردِس و فیلاَدَلْفیه و لائودکیه بفرست.» (مکاشفه ۱ : ۹ - ۱۱).

از آن جایی که یوحنا این کتاب را برای مسیحیان در کلیسای خداوند عیسی مسیح می‌نوشت، خود را برادر آنان و شریک در مصیبت و ملکوت خداوند عیسی مسیح خواند. و سریعاً شهادت می‌دهد که حکمت خدا در تبعید او به جزیره پطمس، از آن جهت بوده که می‌بایست در تبعید و سختی، شهادت خداوند عیسی مسیح مبنی بر کلام خدا برای آینده یعنی مکاشفه را دریافت می‌کرد. خداوند هرگاه بخواهد کلام ویژه‌ای به کسی بدهد او را از محیط آرام و مدرن دنیایی جدا می‌سازد و او را به بیابان یا به دشواری دنیا می‌اندازد، آنگاه با او سخنان بزرگ می‌گوید.

یوحنا شهادت می‌دهد که وقتی مکاشفه برای او فرستاده شد، آن یک روز خداوند بود. آیا می‌دانید که روز خداوند چگونه روزی است؟ روز خداوند، موقعیتی است که در آن هر چه اتفاق بیفتد تماماً در اراده و خواست و قدرت خدا خواهد بود و شیطان و هیچ یک از شریران او در آن موقع بینا و شنوا و توانا نخواهند بود، گویی کاملاً از صفحه وجودیت محو شده‌اند.

یعنی در زمانی که مکاشفه برای او فرستاده شد او تماماً در فضایی روحانی و تحت قدرت الهام خداوند بوده و احتمال هیچ گونه رخنه و وجودیتی از شیطان نبوده که نقشی در آن الهامات داشته باشد.

آغاز رؤیت او با صدایی مهیب همراه بود که از پشت سر او بلند شد، صدایی از پشت سر، حکایت از آشکار شدن رازهایی دارد که شخص هیچگاه در پیش روی خود نداشته و خبری از آن ندارد.

این صدا خود را به یوحنا چنین معرفی می‌کند: «... من الف و یا، و اوّل و آخر هستم ...» یوحنا چون این را شنیده بود، مقدّمه خود را با این دو عنوان پرجلال خداوند به پایان رسانده بود.

انحراف بزرگ:

حال خداوند، در همین ابتدای امر از یوحنا می‌خواهد که «آن چه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به افسُس و اسمیرنا و پَرغامُس و طیاطیرا و ساردِس و فیلاذلفیه و لائودکیه بفرست.»

برخی از محققین و اندیشمندان مسیحی، از این آیه تا به انتهای باب ۳ مکاشفه، یک آموزه‌ای عجیب با چنین مضمونی بیرون کشیدند: هر چند این هفت کلیسا در زمان یوحنا وجود داشته، اما منظور خداوند از این هفت کلیسا، کلیسا نبوده بلکه کلیسا به هفت دوره تا به انتهای زمان و تا وقت ربودگی عروس تقسیم می‌گردد و هر دوره به این ترتیبی که نام کلیساها برده شده نام‌گذاری می‌گردد، و هر دوره‌ای دارای خصوصیات مشابه آن کلیسا در عصر یوحنا باید باشد و برای هر دوره‌ای یک فرشته یا همان رسول منتخب شده.

این فرضیه پیروان بسیاری در دنیا دارد و حسب باور به این فرضیه، انحرافات بسیاری شکل گرفته، تا به جایی که پیروان آن در عمل این هفت فرشته، خصوصاً فرشته دوره هفتم را تبدیل به اشخاصی ماورایی که هیچ اشتباه و خطایی در آنان نیست کرده‌اند! و در عمل، خود خداوند عیسی مسیح را در زیر سایه این اشخاص برده و حتی کتاب

مقدّس را مرجعی بعد از کلام آنان قرار داده‌اند. هر چند خود آن اشخاص هیچگاه چنین باورهای افراطی پیروان خودشان را نداشتند.

لذا ضرورت ایجاب می‌کند که به طور دقیق در ابتدا به این فرضیه و ادله‌های مربوط به رد بودن هفت دوره کلیسا پرداخته شود و سپس حقیقت کلام خداوند در این خصوص آشکار گردد.

عدم سندیت کتاب مقدّسی:

این تئوری می‌گوید که هفت کلیسای در آسیا، سایه‌ای از هفت دوره برای کلیسا می‌باشد که تا زمان آخر یکی بعد از دیگری خواهند آمد. این تئوری مطلقاً استناد کتاب مقدّسی ندارد، زمانی می‌توان در کتاب مقدّس چیزی را سایه دیگری دانست که هر دو مورد در کتاب مقدّس به شکلی آشکار اتفاق افتاده یا ردی از آنها موجود باشد.

مثلاً وقتی یونس به شکم نهنگ می‌افتد و سه روز بعد به اذن خدا از آن بیرون می‌آید را با مرگ و قیام خداوند عیسی مسیح سایه می‌زنیم، این هر دو واقعه در تاریخ بشری اتفاق افتاده است.

ولی در مکاشفه، هفت کلیسا با خصوصیات خاص وجود دارد، اما برای تقسیم بندی تاریخ کلیسا، هیچ نبوّت، یا کلامی از خداوند یافت نمی‌شود که این مدّعا را اثبات کند، مطلقاً در هیچ کجای کتاب مقدّس ذکر روشن و حتّی تیره، که ما را به سمت اکتشاف هفت دوره بودن کلیسا برساند وجود ندارد، که بتوان گفت آن کلیساها سایه‌ای از این هفت دوره کلیسا می‌باشند! هفت دوره بیشتر به یک توهم تئوری شباهت دارد تا به یک واقعه تاریخی و کتاب مقدّسی.

چسباندن و ربط دادن وقایع مکتوب، یا اشارات عددی مکتوب مثل عدد هفت که در کتاب مقدس آمده، به یک دیگر اشتباه است، مگر این که: یا خود کتاب مقدس در جایی، یک ربطی از آنها را نشان دهد، و یا این که در آنها تشابهات هم عرض وجود داشته باشد.

مثلاً وقتی که موسی در بیابان، یک مار برنجی را بر سر نیزه می‌کند تا هر کسی که از نیش مارهای سمی در حال هلاکت بود به آن بنگرد و زنده بماند، آن را سایه‌ای از خداوند عیسی مسیح می‌دانیم که باید مصلوب و افراشته گردد تا هر کسی که به او ایمان آورد، از نیش موت، نجات یابد و زنده بماند؛ ارتباط بین این واقعه را در خود کتاب مقدس می‌بینیم که خداوند عیسی مسیح فرموده است.

«^{۱۴} و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،^{۱۵} تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۴ - ۱۵). این جایی است که خود کتاب مقدس به ما یک ربطی می‌دهد.

و یا وقتی که ایلیا از دست اخاب به بیابان فرار می‌کند و در آن جا سه سال و نیم با یک پیر زن و پسرش زندگی می‌کند و خداوند آنان را با یک تاپو آرد و کوزه روغن در آن مدت طولانی خوراک می‌دهد را سایه‌ای از باکره‌های نادان که در زمان آخر به خاطر جفاهای وحشتناک زمین به بیابان فرار می‌کنند و خداوند آنان را به مدت سه سال و نیم نگهداری می‌کند، می‌دانیم؛ در این جا نیز تشابهات کاملاً هم عرض می‌بینیم که آن را سایه دیگری می‌سازد.

به قرار زیر:

✓ ایلیا برگزیده خدا در آن زمان در زمین = باکره‌های نادان برگزیده خداوند در زمین.

- ✓ ایلیا از جفای اخاب فراری به بیابان = باکره‌های نادان از جفای ضد مسیح فراری به بیابان.
- ✓ ایلیا سه سال و نیم در بیابان = باکره‌های نادان سه سال و نیم پایانی دنیا در بیابان.
- ✓ خوراک دادن و مراقبت خدا از ایلیا = خوراک دادن و مراقبت خدا از باکره‌های نادان.

این یک سایه هم عرض است؛ وقایع این دو اتفاق بسیار شبیه به هم است؛ یکی اتفاق افتاده و دیگری را خود کتاب مقدس شهادت می‌دهد که خواهد افتاد. وضعیت باکره‌های نادان را در کتاب مکاشفه می‌توانید بخوانید.

حال در ربط دادن هفت کلیسای نام برده شده آسیا در زمان یوحنا، به هفت دوره شدن کلیسا نه استناد کتاب مقدسی وجود دارد و نه نشانی از هم عرض بودن در سایه روحانی بین آنها. چگونه؟

به قرار زیر:

- ✓ هفت کلیسا و رسولانش در آسیا بودند، اما تاریخ ارائه شده برای هفت دوره کلیسا، از آسیا و اروپا و آمریکا می‌باشد.
- ✓ هفت کلیسا و رسولانش هم زمان در کنار هم بودند و در سیر توالی زمان، قرار نداشتند، اما هفت دوره کلیسا هم زمان با هم نیستند و در یک سیر توالی زمانی قرار دارند.
- ✓ وقایع و شرایط هر کلیسا به تناسب مردم کلیسای آن منطقه بوده، اما باید در نظر داشت مردم تمام آن کلیساها هم عصر بودند و در تأثیرات کم و بیشی از یک دیگر بودند؛ اما در تئوری هفت دوره کلیسا می‌بایست وقایع و شرایط هر دوره

کلیسا، فقط مختص به همان دوره باشد و دوره دیگر شرایطی دیگر داشته باشد. آیا حقیقتاً تاریخ کلیسا چنین می‌گوید؟!

✓ هفت فرشته کلیسا یعنی رسولان آن کلیساها که دارای نامه‌ای از سوی خداوند بودند. رسولان هستند که وکلای اسرار خدا می‌باشند و مکاشفات و حقایق برای آنان فهم می‌گردد، از سویی دیگر خداوند برای کسی که چیزی از نامه نمی‌فهمد، هرگز او را مخاطب رساندن یک پیغام نمی‌سازد، نامه برای آن داده شد تا گیرنده نامه آن را بفهمد و به کلیسا اعلام کند؛ در حالی که بر اساس مدعیان هفت دوره کلیسا، اختلاف نظرات وجود دارد و به اعتقادی گروهی، فرشته دوره هفتم کلیسا معتقد بود که سایر فرشتگان دوره‌های کلیسا، تنها یک اصلاح طلب بودند و چیزی از مکاشفه نفهمیده بودند. او معتقد بود مکاشفه برای یک نبی، که فقط فرشته دوره هفتم است باز می‌شود، در صورتی که مطابق کلام خدا، مکاشفه فقط برای یک رسول باز می‌شود نه یک نبی. و تمام فرشتگان هفت کلیسا، دقت کنید هفت کلیسا و نه هفت دوره کلیسا، همه رسولان در دست خداوند و دریافت کننده نامه بودند.

می‌بینید؟ هیچ تشابهی بین هفت کلیسا و هفت دوره کلیسا نیست.

برداشتی انسانی:

یک گروه از پیروان سرسخت این فرضیه که جزوه کلیساهای پیغامی و خود را از پیروان برادر ویلیام برانهام می‌دانند، اعتقاد دارند که او همان فرشته دوره هفتم کلیسا است و همچنین ایلای نبی ذکر شده در کتاب ملاکی باب ۴ است.

آنان معتقدند که این تعلیم، حسب دریافتی از روح القدس برای او مکاشفه گردیده؛ در صورتی که در موعظات خود او، به قطعیت چنین اعترافی را نمی توان دید، و نیز حقایق تاریخ معاصر چنین چیزی را تأیید نمی کند.

آغاز این تئوری از قدمتی حدوداً کمتر از دویست سال حکایت دارد، و بیشتر مبتنی بر برداشتهای انسانی است تا کتاب مقدس.

این تئوری برای اولین بار توسط "جان نلسون داربی John Nelson Darby" ارائه گردید. او معتقد بود که تاریخ به چندین دوره تقسیم می شود که در آن خدا در طرق مختلف با بشریت تعامل داشته است.

این فرضیه بعدها از طریق یادداشتهای یک کتاب مقدس پرتیراژ به نام کتاب مقدس مرجع اسکافیلد (Scofield Refrence Bible) ادامه یافت. و برادر ویلیام برانهام از این داکترین حمایت و آن را ترویج داد. اوایل نوامبر ۱۹۴۷، برانهام از این مفهوم خارج کتاب مقدس سخن گفت که هفت کلیسای آسیای صغیر از کتاب مکاشفه، واقعاً "کلیسا" نبودند، بلکه در عوض "عصر کلیسا" بودند. و سپس به مدت ۹ شب از ۳ دسامبر ۱۹۶۰ به طور جامع آن را در صحن علنی کلیسای خود موعظه نمود.

اگر چه برانهام بعدها در جاهایی در مورد این داکترین می گوید که آموزه او از وحی الهی سرچشمه گرفته است، اما به نظر می رسد موضوع از کتاب مقدس مرجع اسکافیلد که او مطالعه کرده، و آثار کلارنس لارکین (Clarence Larkin) اقتباس گردیده است.

کلارنس لارکین، کشیش باپتیست آمریکایی، معلم کتاب مقدس و نویسنده ای بود که نوشته هایش در مورد دیسپنسیشنالیسم (Dispensationalism) تأثیر زیادی بر تفکرات مدرن داشت. او در بین سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۹۲۴ می زیست. او دیسپنسیشنالیسم

را که برگرفته از جان نلسون داربی بود گسترش داد. یعنی او نیز بر این اعتقاد بود که تاریخ به چندین دوره تقسیم می‌شود که در آن خدا از راه‌های مختلف با بشریت تعامل دارد.

خود برانهام معترف است که: "من کتاب دکتر لارکین، کتاب دکتر اسمیت، یادداشتهای دکتر اسکافیلد، تفسیرهای مختلف از مردان در همه جا را خوانده‌ام، اما نمی‌توانم نظرات آنها را کنار هم بگذارم تا درست به نتیجه برسم." (موعظه ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۱، با نام "دستورات جبرائیل به دانیال")

با توجه به جدول زمانی "عصرهایی" که برانهام ارائه کرده است، به نظر می‌رسد که مکاشفه او بیشتر بر اساس نقاشیهای لارکین از Dispensational Truth بوده است. خود برانهام به این مهم اعتراف کرد که تاریخها را از مردانی کپی کرده که ادعا می‌کرد مورخان معتبری هستند.

برای اولین بار در تاریخ کلیسا در ۱۹۱۹، هفت فرشته یا "پیغام‌آور" کتاب مکاشفه بابهای ۱ و ۲ حسب دوره‌های کلیسا توسط چارلز تیز راسل (Charles Taze Russel) به ترتیب: پولس، یوحنا، آریوس، پتر والدو، جان ویکلیف، مارتین لوتر و چارلز تیز راسل معرفی گردید.

چارلز تیز راسل در ۱۶ فوریه ۱۸۵۲ در آلگنی، پنسیلوانیا متولد شد، او دومین فرزند از پنج فرزند جوزف و آن راسل بود. چارلز در یک خانه مذهبی بزرگ شد و والدینش از اعضای محترم کلیسای پروتستان بودند. هنگامی که او جوان بود، خانواده‌اش به پیتسبورگ نقل مکان کردند.

راسل در سال ۱۸۸۱ انجمن کتاب مقدس و تراکت برج دیده‌بان و انجمن بین المللی دانشجویان کتاب مقدس را تأسیس کرد. سازمانی که پس از انشعابات و جداییهای مختلف، به عنوان شاهدان یهوه شناخته شد.

حسب سنگ قبرش، او را رسول دورهٔ لائودکیه یا "فرشتهٔ کلیسای لائودکیه" می نامند (مکاشفه ۳ : ۱۴). پیروان راسل معتقد بودند که او خود آن پیام‌آور است. او در سال ۱۹۱۶ درگذشت.

به نظر می‌رسد که ویلیام برانهام مکاشفهٔ آیندهٔ مهر هفتم و هفت تندر را دقیقاً از همان الگوی مورد استفاده چارلز تیز راسل تنظیم می‌کرد.

تا این جا می‌دانیم که قبل‌تر از ویلیام برانهام، کسان دیگری بودند که به هفت دوره بودن کلیسا اعتقاد داشتند و هر کدام فهرستی از فرشتگان هفت دوره برای خود مصور بودند.

اما در این میان، در جدول زمانی که برانهام ترسیم نموده با نقاشی لارکین با عنوان "پیامها به هفت کلیسا در مقایسه با تاریخ کلیسا" تنها با دو استثنا مطابقت داشت. برانهام تاریخ آغاز اولین "عصر کلیسا" بر اساس اعتقاد لارکین را از ۷۰ پس از میلاد، به سال ۵۳ پس از میلاد تغییر داد تا به پولس رسول برسد، و دومین تاریخ متغیر او، ششمین "عصر کلیسا" بوده که از ۱۹۰۰ به ۱۹۰۶ تغییر داد.

او با استفاده از تاریخ لارکین و تغییر دو تا از تاریخهای او، فرشتگان (یا همان پیام رسانیهای) عصر کلیساهای خود را برای هر "عصری از کلیسا" منصوب کرد.

به گفته برانهام، فهرست سالها و پیام رسانها به این قرار بوده:

۱. افسس (۵۳ - ۱۷۰ بعد از میلاد)، پولس رسول
۲. اسمیرنا (۱۷۰ - ۳۱۲ پس از میلاد)، سنت ایرانوس
۳. پرغامُس (۳۱۲ - ۶۰۶ بعد از میلاد)، سنت مارتین
۴. طباطیرا (۶۰۶ - ۱۵۲۰ پس از میلاد)، سنت کلمبا
۵. ساردس (۱۵۲۰ - ۱۷۵۰ میلادی)، مارتین لوتر
۶. فیلادلفیه (۱۷۵۰ - ۱۹۰۶ پس از میلاد)، جان ولسلی
۷. لائودکیه (۱۹۰۶ میلادی تا ربودگی)، ایلای نبی در ملاکی باب ۴!

حال در این فهرست ارائه شده دو اشتباه بزرگ و آشکار وجود دارد که می‌تواند دلیلی بر برداشت انسانی بودن این تئوری نیز داشته باشد، و الهامی و مکاشفه بودن آن را رد کند.

پولس در حدود سالهای ۶۶ میلادی از دنیا رفت، یوحنا مکاشفه را در بین سالهای ۹۰ تا ۹۵ میلادی دریافت نمود. حال وقتی یوحنا نامه‌ای برای فرشته دوره اول که حدوداً بیست و پنج سال پیش فوت کرده است را دارد، چه طور می‌تواند به او برساند؟ فرشته دوره اول کلیسا قبل از آغاز دوره او مرده است! این اولین اشتباه در این جدول زمانی بود.

دومین اشتباه مربوط به فرشته دوره چهارم یعنی طباطیرا می‌شود. در فهرستی که برانهام ارائه نموده، سنت کلمبا در طول سالهای ادعایی عصر کلیسای خود زنده نبود. در حالی که برانهام سنت کلمبا را به عنوان پیام‌آور عصر کلیسای طباطیرای خود، از ۶۰۶ تا ۱۵۲۰ معرفی می‌کند، کلمبا در سال ۵۹۷ در دوران کلیسای پرغامُس برانهام درگذشته بود.

اشتباهات متعدّد دیگری می‌توان آورد که نشان می‌دهد آموزه دوره‌های کلیسا یک برداشت انسانی بوده و ربطی به مکاشفات روحانی ندارد.

عدم انطباق دوره‌ها با مکاشفه:

پیروان تئوری هفت دوره کلیسا چنین تعلیم می‌دهند که تا دوره لائودکیه می‌بایست وقایعی که لااقل در چهار مهر اوّل از هفت مهر مکتوب است محقق شده باشد، مانند آمدن دوره آن چهار سوارکار در چهار مهر اوّل و موارد بسیار دیگر ...

حال دقت کنید! بعد از فرستادن نامه به فرشته کلیسای لائودکیه، کتاب مکاشفه چه می‌گوید؟: «بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اوّل را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به این جا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم» (مکاشفه ۴ : ۱).

هر چه از این آیه به بعد در مکاشفه می‌خوانیم، وقایعی است که بعد از موضوع هفت کلیسا خواهد بود: «تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم» بعد از چه؟ قبلش کدام امور را به یوحنا نشان داده بود؟ مگر نه این که تا قبل از این، یوحنا برای هفت کلیسا، هفت نامه باید می‌فرستاد؟ مگر غیر از این است که در انتهای باب ۳ با نامه به فرشته کلیسای لائودکیه، پرونده کلیساها بسته شد؟

دقت کردید؟ هفت مهر و تمام وقایع مکاشفه بعد از موضوع نامه‌ها برای هفت کلیسا، به یوحنا نشان داده شده بود. یعنی چه؟ یعنی این که وقایع هفت مهر و مابقی ماجراها در دل هفت دوره کلیسایی که می‌گویند، نمی‌بایست باشد. هفت کلیسا در زمان یوحنا وجود داشته و نامه برای آنان بوده است، و متعاقباً وقایع مکتوب در هفت مهر و سایر جریانات در طول تاریخ اتفاق افتاده است.

اگر به وقایع کتاب مکاشفه خوب دقت کنید، وقایع مکتوب شده در آن، بر اساس یک سیر توالی تاریخی از ابتدا تا به انتها به پیش می‌رود؛ لذا هفت کلیسا نمی‌تواند هفت دوره باشد چون در این صورت همه مکاشفه می‌بایست در هم تنیده و مبهم باشد.

تأکید مکاشفه به هفت کلیسا:

خود خداوند صریحاً این هفت نام را با عنوان هفت کلیسا در آسیا معرفی می‌کند، یعنی برای این کلیساها حدود جغرافیایی قائل می‌شود. اگر منظور خداوند دوره یا عصر بوده می‌توانست خیلی واضح به آن اشاره کند.

و یا حتی جالب‌تر این که، حتی خود یوحنا نیز در تحیات خود به وضوح به این هفت کلیسا جنبه رسمی می‌دهد و آن را به سایه نمی‌برد: «^۴یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند. فیض و سلامتی بر شما باد از او که هست و بود و می‌آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند» (مکاشفه ۱ : ۴).

در ادامه مکاشفه نیز هر جا که خطاب به این نامها شده، واضحاً با عنوان کلیسا آمده و هرگز نام دوره یا عصر در ابتدای این نامها نیامده است.

برای رد کردن هفت دوره‌ای بودن کلیساها دلایل دیگری نیز می‌توان آورد، اما به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به جای وقت گذاشتن بیشتر برای ابطال، به ادامه مکاشفه می‌پردازیم.

وجود اشخاص حقیقی:

در نامهٔ به کلیساها مواردی گفته شده که برای کلیسای آن زمان قابل فهم بوده چون در میان آنان وجود داشته، اما اگر آن را برای دوره‌های کلیسایی بخواهید توضیح دهید، هیچ توضیح واضحی نمی‌توانید بیابید و باید برای آن فقط یک توضیحی روحانی بگذارید.

مثلاً در نامه به فرشتهٔ کلیسای پرغامس، اسم انطیپاس شهید که از شاگردان بسیار نزدیک یوحنا بوده و بت پرستان آن شهر او را به وضع بسیار فجیعی می‌کشند، آورده شده. او یک شخصیت حقیقی در آن عصر بوده، نه یک تمثیل یا نماد برای دوره‌های آینده.

یک توضیح کوتاه:

از این به بعد چون می‌بایست سرِ هفت کلیسا گشوده شود، و پرداختن به موضوعات متعدّد که در ادامه آمده، می‌تواند باعث بریده شدن رشتهٔ افکار در حولِ محور اصلی گردد، از بررسیِ آیه به آیه ممانعت نموده و ادامه را به صورت موضوعی به پیش می‌بریم. ابتدا موضوع هفت کلیسا چیست می‌بایست کاملاً روشن شود، پس به آیهٔ نوزدهم از باب اوّل مکاشفه توجّه کنید.

موضوعات نگارش مکاشفه:

«^{۱۹}پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد» (مکاشفه ۱ : ۱۹).

خداوند به یوحنا می‌گوید بنویس و او می‌بایست شروع به نگاشتن کند. از چه چیزهایی؟ چیزهایی را که دید، یعنی چیزهایی که تا قبل از این فرمان خداوند برای نگارش به او نشان داده شده بود؛ و چیزهایی که هست، این چیزهایی است که در آن لحظه به عینه وجود دارد و باید در خصوصش که مطلع است بنویسد؛ و چیزهایی که در آینده خواهد بود. گذشته، حال، آینده.

چیزهای گذشته:

آیا منظور خداوند به دریافته‌ها و مکاشفات قدیم یوحنا بود؟ مانند دریافت‌های روحانی که در انجیل و رسالات خود به آنها اشاره کرده بود؟ به دو دلیل می‌توان قطعاً گفت، خیر.

دلیل اول: یوحنا در کتاب مکاشفه به هیچ وجه از دیده‌های گذشته خود چیزی مکتوب نداشت.

دلیل دوم: این مکاشفه عیسی مسیح بود که باید مکتوب می‌گردید، نه مکاشفه یوحنا.

پس منظور از چیزهای گذشته چیست؟ در آن لحظه و قبل از این که یوحنا فرمان بر نگارش بگیرد، چیزهایی دیده بود. این مشاهدات او از آیه دوازدهم الی هجدهم را شامل می‌شود.

«^{۱۲} پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم. و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم؛^{۱۳} و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود.^{۱۴} و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،^{۱۵} و پایهایش مانند برنج صیقلی که

در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛^{۱۶} و در دست راست خود هفت ستاره داشت، و از دهانش شمشیری دو دمه تیز بیرون می آمد، و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش می تابد.^{۱۷} و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده،^{۱۸} و مرده شدم؛ و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است» (مکاشفه ۱ : ۱۲ - ۱۸).

اوه! چه باشکوه! چه قدر عمیق و پر مفهوم! در خصوص این آیات بعداً مفصل صحبت خواهیم کرد که چه مفهومی دارد.

چیزهای آینده:

اجازه بدهید در این جا اول ببینیم چیزهای آینده از کجا شروع می شود، سپس به چیزهای حال اشاره کنیم، چون درک چیزهای حال بسیار مهم و محور اصلی صحبت این باب است.

به ابتدای باب ۴ مکاشفه نگاه کنید: «بعد از این دیدم که ناگاه دروازه ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می گفت، دیگر باره می گوید: به این جا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم» (مکاشفه ۴ : ۱).

یوحنا گفت "بعد از این." این عبارتی که او به کار برده بسیار مهم است، این یعنی زمان حال و چیزهایی که در آن جریان دارد، و با شروع باب ۴، چیزهای در حال تمام می شود و یوحنا می باید خود را برای دیدن چیزهای بعدی که در آینده خواهد آمد آماده کند.

آوازی که یوحنا او را مخاطب قرار می‌دهد نیز دقیقاً به همین مهم اشاره دارد: «به این جا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.» این امور مابقی تمام کتاب مکاشفه را در بر می‌گیرد، تمام تاریخ کلیسا تا به انتهای روز ششم از خلقت و سلطنت هزار ساله و تخت داوری و نهایتاً ابدیت.

چیزهای حال:

با توجه به باب ۱ از مکاشفه که مربوط به چیزهایی می‌شود که یوحنا تا قبل از فرمان به نگارش دیده بود؛ و نیز از ابتدای باب ۴ که مربوط به چیزهایی می‌شود که در آینده رخ خواهد داد، نتیجه حاصل می‌شود که آن چیزهای حالی که یوحنا در آن قرار داشت و می‌بایست در خصوص آنها می‌نوشت مربوط به موضوعات باب ۲ و ۳ کتاب مکاشفه می‌شود.

حال وقتی به این دو باب نگاه کنید، کلاً در خصوص هفت کلیسای در آسیا می‌باشد؛ لذا برداشتِ هفت دوره از کلیسا که در آینده باید بیاید کاملاً اشتباه است.

هفت فرشته و هفت کلیسا:

«^{۱۹} پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد؛ ^{۲۰} سِر هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند» (مکاشفه ۱: ۱۹ - ۲۰).

بعد از این که موضوعات محور نگارش یوحنا تعیین شد، به او راز هفت ستاره و هفت چراغدان طلا گفته شد و از وی خواسته شد تا برای هفت کلیسایی که در آسیا می‌باشند نامه‌ای بنویسد.

حسب کلام خداوند هفت ستاره به هفت فرشته اشاره دارد. و هفت چراغدان به معنی هفت کلیسا است. فرشته یک مأمور و نماینده و وکیل تام‌الاختیار از سوی خدا است که برای کاری خاص فرستاده می‌شود. در قالب خدمت کلیسایی به چنین جایگاهی رسول کلیسا گفته می‌شود و رسولان با مسح آسمانی، مستقیم از طرف خداوند منصوب می‌گردند.

این آیه یک درس بسیار بسیار بزرگ به کلیسا می‌دهد. لطفاً دقت کنید! هر کلیسا یک رسول دارد و خداوند برای پیشبرد کلیسای خود فقط از طریق رسولانش عمل می‌کند. این بسیار زیبا است. این باید یک نشانه بزرگ و آسایش خیال برای ایمانداران حقیقی باشد. این آیه به روشنی به کلیسا می‌فهماند که هیچ کلیسایی بدون رسول نمی‌تواند باشد.

تمام کلیساهای دوره رسولان، هر کدام تحت نظر یک رسول بودند. می‌توانید این را در نوشته‌های عهد جدید خصوصاً در کتاب اعمال رسولان و رسالات بعد از آن به وضوح ببینید. این روند در کلیساهایی که زیر نظر و مقبول خداوند هستند همیشه بوده و جریان دارد.

یوحنا می‌بایست برای رسولان هفت کلیسا در آسیا نامه می‌نوشت. تمام آن کلیساهای دارای رسولی در رأس بودند. می‌دانید در آن زمان کلیساهای دیگری بودند و کتاب مقدس از آنها نام برده است. اما فقط هفت تا از آن کلیساهای در مکاشفه نام برده شد. فقط این هفت کلیسا بود که منظور نظر خداوند بود چون هر یک از آنان دارای رسولانی بوده است.

امروزه ایمانداران باید هوشیار باشند، این بسیار مهم است، هیچ کلیسایی نمی‌تواند با یک کشیش یا هر خادمی دیگر در رأس خود، منظور نظر و مقبول خدا و رسمیت داشته

باشد. کلیسایی که مقبول و مورد نظر خداوند است، می‌بایست حتماً تحت نظر یک رسول مسح شده و منتخب از سوی خداوند باشد. به هر جمعی خارج از این قانون نمی‌توان نام کلیسای خداوند عیسی مسیح نهاد، آنها تنها یک نهاد کلیسایی، تشکیل شده توسط بشر هستند.

حال از یوحنا خواسته شده برای هر یک از این هفت کلیسا نامه‌ای بنویسد. این نامه‌ها موضوع باب ۲ و ۳ کتاب مکاشفه است. هر کدام از این نامه‌ها گویای وضعیتی است که آن کلیسا با آن درگیر است.

دقت کنید! در این کلیساها نیکیهای بسیار و بدیهایی دیده می‌شود، اما آن چه مهم است تمام این هفت کلیسا منظور نظر و مقبول خداوند هستند، که برای آنان رسولان منتصب نموده و نامه می‌فرستد.

وقتی خداوند برای کلیسایی رسولی منتصب می‌کند، آن کلیسای خداوند عیسی مسیح است. پس بر خلاف نظر آنانی که خود را پیغمبی می‌دانند و می‌گویند کلیسای دوره لاؤدکیه دارد به یک کلیسای فاحشه که بسیار ثروتمند است اشاره می‌کند، در یک اشتباه و خواب بزرگ فرو رفته‌اند، این گروه بدون هیچ تفکری در تعالیم خود سخنان بسیار خطرناکی به خداوند نسبت می‌دهند.

چنین ادعایی مثل آن است که بگویید: اولاً، کلیسای خداوند عیسی مسیح یک کلیسای فاحشه است و اصلاً توجه نمی‌کنند که آن کلیسا یک رسول مسح شده دارد و کلیسای فاحشه هرگز زیر خدمت یک رسول قرار نمی‌گیرد. دوماً، هنوز نمی‌دانند که کلیسای فاحشه یعنی ضد مسیح، و خداوند هیچگاه برای ضد مسیح نامه محبت آمیز نمی‌فرستد و به آنان وعده برای تخت نشینی با خود را نمی‌دهد.

اما نامه‌های یوحنا برای این هفت کلیسا چه بود؟ این بسیار جالب است! آیا می‌دانستید که او برای هر کلیسا چیزی بیشتر از یک نامه داشت؟ بله!

یوحنا در ابتدا دستوری مبنی بر نوشتن آن چه دیده بود و دارد می‌بیند و خواهد دید داشت؛ تا چه کار کند؟ خود او واضحاً علت آن را شهادت می‌دهد: «من یوحنا، که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، به جهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمی به پَطْمُس شدم.^{۱۰} و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،^{۱۱} که می‌گفت: من الف و یاء، و اوّل و آخر هستم. آن چه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفْسُس و اِسْمیرنا و پَرغامُس و طیاطیرا و ساردِس و فیلاَدَلْفیه و لائودکیه بفرست» (مکاشفه ۱ : ۹ - ۱۱).

وَه! او دستور داشت تا مکاشفه عیسی مسیح را مکتوب کند و برای هفت کلیسای منتخب و برگزیده خداوند در آسیا بفرستد. کتاب مکاشفه باید به دست رسولان مسیح می‌رسید. موضوع اصلی نامه خود مکاشفه مکتوب شده بود. او می‌بایست کتاب مکاشفه را به همراه یک نامه مخصوص برای هر کلیسا پیوست می‌کرد و به آن جا می‌فرستاد. آیا تا کنون دیده‌اید در نامه نگاری یا مکاتبات اداری، سندی را همراه با نامه و به ضمیمه آن برای جایی ارسال می‌کنند؟ این دقیقاً همان اتفاق بود.

کتاب مکاشفه برای رسولان کلیسای خداوند عیسی مسیح فرستاده شد، تا آنان در چهارچوب کلیسای تحت خدمت خود برای تمام اعصار تا به انتهای زمان حفظ نمایند.

هدف هفت کلیسا با هفت خصوصیت خاص آن زمان کلیسا بود، اما در همان زمان مختوم نشد. بله! دقت کنید! هفت دوره کردن کلیسا با خصوصیات خاصی برای هر دوره یک اشتباه بسیار بزرگ و بی‌معنی و غیر واقعی است.

هفت کلیسای برگزیده خدا از همان صده اوّل مسیحیت تا به امروز، در همه قرون تاریخی هم عرض با هم تا به امروز به پیش آمد. آن هفت کلیسای ابتدای در آسیا، امروزه با همان ویژگیهای خود در سراسر دنیا وجود دارد.

اگر با چشمی باز و با حکمت به این عصر نگاه کنید در کلیساهای سراسر دنیا، در هر گوشه‌ای، کلیسایی با خصوصیات یکی از آن کلیساهای صده‌اُمّ خواهید دید.

نمی‌خواهم نام کشور یا کلیسایی را در این نوشتار بیاورم و مورد قضاوت و تشبیه قرار دهم. اما به وضوح می‌توانید این هفت کلیسا را در گوشه گوشه دنیا ببینید. فقط کافی است تا با خصوصیات این هفت کلیسا که در نامه‌ها مکتوب شده، آشنا شوید و پس از این که کلیساهای فاحشه را کنار گذاشتید، با کلیساهای دنیا مقابله کنید، آنگاه حقیقت را خواهید دید.

یک کلیسا در اوج فقر قرار دارد و ایمان خود را حفظ نموده، این کدام کلیسا است؟ یک کلیسا در اوج ثروت است و بی‌خیال از دیگران، این کدام کلیسا است؟ یک کلیسا همیشه مورد تاخت و تاز و کشتار قرار دارد، این کدام کلیسا است؟ یک کلیسا در حالی که در اطاعت کلام است، اما محبت ندارد، این کدام کلیسا است؟ می‌بینید؟ این یک دوره از یک کلیسا نیست. این هم زمان و عرض بودن تمام آن کلیساها تا به امروز است.

و حال آن که برای دوره بندی کلیسا به این ترتیب هیچ معیار و شواهد عقلانی و روحانی وجود ندارد. هر کلیسای یاد شده دارای نیکیها و بدیهایی بود، حال اگر به جای نگاه کردن به هفت کلیسای موازی با هم به هفت دوره کلیسایی پشت سر هم نگاه کنیم، می‌بایست در هر دوره‌ای فقط انتظار آن نیکویی و بدی مختص به آن کلیسای یاد شده را داشته باشیم، و وضعیت سایر کلیساهای نام برده شده نمی‌بایست در آن دوره کلیسا دیده شود؛ آیا حقیقتاً این گونه است؟ جواب بله مضحک‌ترین پاسخ خواهد بود.

مثلاً ادّعا می‌شود در دوره هفتم یعنی لائودکیه، کلیسا ثروتمند است و درب خود را به روی خداوند بسته! در صورتی که اگر این گونه باشد، در این عصر، بسیاری از کلیساهای خانگی در آسیا و آفریقا، در فقر و تنگدستی تمام به سر می‌برند. و نه این که درب خود را به سوی خداوند نبسته‌اند بلکه هنوز شاهد معجزات و آیات عظیم خداوند در

این کلیساها می‌باشیم. در کلیسای لائودکیه صحبتی از جفا نیست، اما اگر کلیسا به صورت دوره باشد، آیا در این دوره لائودکیه جفا نیست؟ امروزه شاهد کشتارهای وحشتناکی توسط مسلمانان افراطی در کشورهای ضعیفی از قاره‌های آفریقا و آسیا، هستیم.

از سویی در تمام طول تاریخ همیشه کلیساها برخی ثروتمند و برخی فقیر بودند، در برخی از کلیساها آیات و معجزات عظیم بوده و در برخی انحراف، همیشه قدرت روح‌القدس و شیطان در طول تاریخ کلیسا سایه‌افکن بوده و هیچ فرقی با یک دیگر نداشتند. مگر این که بخواهیم به زور بین آنان فرق بگذاریم.

همان گونه که در ابتدا هر کدام از این کلیساها رسولی داشتند، می‌بایست در طول تاریخ تا به امروز، همیشه در این هفت کلیسا رسولان خداوند عیسی مسیح باشند، فقط کافی است آنان را بشناسید.

حال یوحنا می‌بایست برای این هفت کلیسا، مکاشفه دریافتی را به همراه نامه خاص آنها که در خود مکاشفه قرار دارد، بفرستد. پس او چه طور عمل می‌کند؟ او نامه‌ها را به همان ترتیبی که خداوند گفته بود نوشت و فرستاد. یوحنا نمی‌توانست خارج از این ترتیب عمل کند.

برای این که پیغامی از جزیره پطمس که یوحنا در آن جا در تبعید به سر می‌برد به سمت هفت کلیسای یاد شده می‌رفت، می‌بایست نخست از راه دریا ابتدا به افسس وارد می‌شد، این اولین شهر و کلیسای دریافت کننده نامه بوده، همان گونه که مکاشفه در اولویت بندی به آن اشاره کرده. و سپس در یک حرکت دایره‌وار در مابقی مسیر، به ترتیب از شهرهای اسمیرنا، پرغامس، طیاطیرا، ساردس، فیلادلفیه و در انتها لائودکیه باید می‌گذشت و نامه‌ها به ترتیب داده می‌شد.

نامه به هفت کلیسا:

در نامه به هفت فرشتهٔ کلیسا، هیچ نامی از آن فرشتگان یعنی رسولان آنها برده نشده؛ حتی در ادامهٔ کتاب و در جاهای دیگری از کتاب مقدس نیز هیچ سرنخی که ما را به شناسایی این رسولان برساند یافت نمی‌شود، مگر یک مورد که رسول کلیسای افسس در زمان نگارش مکاشفه می‌باشد.

شاید بتوان با بررسی تاریخی، کسانی را برای این کلیساها معرفی کرد ولی از آن جایی که خداوند نخواست نامی از این رسولان برده شود، پس تعیین هر اسمی یک اشتباه و استناد کتاب مقدسی نخواهد داشت. این نیز از آن جاهایی هست که خدا سکوت کرده پس ما نیز در سکوت خدا می‌بایست سکوت کنیم.

ولی این پرسش مطرح می‌گردد که چرا این رسولان معرفی نشدند؟ چند دلیل می‌توان برای آن آورد.

✓ این هفت کلیسا تا انقضای روز ششم، هم عرض با یک دیگر برقرار و به پیش می‌رود، و چون کلیسای خداوند عیسی مسیح است لذا تا به انتها، این کلیساها همیشه تحت نظر یک رسول یا فرشتهٔ کلیسا در همه مقاطع زمانی خواهد بود، پس در مجموع به هفت شخص در ابتدا بسنده نمی‌شود و هر کدام از این کلیساها در طول تاریخ رسولان دیگری به خود دیده که مکشوف کنندهٔ مکاشفه باشند.

✓ مقصود نامه‌های به کلیسا، برافراشتن اشخاصی به عنوان انسانهای مافوق بشری نبود، که این تفکر برای کلیساها یک گمراهی و خواب عمیق به همراه خواهد داشت؛ کما این که متأسفانه در این دو صدهٔ اخیر از وقتی که برای کلیساها هفت دوره و هفت فرشتهٔ مافوق بشری قائل شدند، به وضوح می‌بینید که پیروانشان از آن اشخاص، مردانی شانه به شانه مسیح و حتی بدتر از آن، خود مسیح و کتاب

مقدّس را در زیر سایه آن اشخاص برده‌اند. این یک حرکت ضد کتاب مقدّسی است و در اراده خداوند نیست.

✓ مهم برای خداوند وضعیّت کلیساهای او می‌باشد و هدف اصلی قابل تشخیص بودن کلیساهای معتبر او در طول تاریخ، برای ایمانداران مسیحی است، نه برافراشتن اشخاصی با جایگاه‌های خاص. معیار فقط کلام خدا است و رسولان، غلامان مسیح هستند برای برقراری اراده خداوند در کلیسای او.

پس به دور از شخصیت‌سازی برای فرشته هر کلیسایی، نگاهی کلی به محتوای هر نامه می‌اندازیم تا بینیم هر یک از کلیساهای منتخب خداوند چه خصوصیات داشته و دارند. فقط اولین فرشته کلیسای افسس را که خود کتاب مکاشفه اجازه آشکار شدنش را داده معرفی می‌کنیم، فقط به آن منظور که یاد بگیرید چگونه می‌بایست رد یک مسئله‌ای را از خود کتاب مقدّس بگیرید تا به حقیقت برسید.

نامه به کلیسای افسس:

افسس، مهم‌ترین شهر ایالت رومی آسیا بود. افسس یکی از شهرهای ایونیا در آناتولی، حدوداً هشتاد کیلومتری جنوب شهر ازمیر و در سه کیلومتری جنوب شهر سلجوک از استان ازمیر در کشور ترکیه بوده، که امروزه ویرانه‌های آن یکی از بزرگ‌ترین مراکز گردشگری و باستان‌شناسی از تمدن یونانیان قدیم در شرق مدیترانه می‌باشد.

افسس از حدود ۱۴۴ سال قبل از میلاد مسیح زیر سلطه رومی‌ها قرار گرفت و تقریباً از ۲۷ سال قبل از میلاد مسیح، آن را به عنوان پایتخت آسیای صغیر معرفی می‌کنند.

افسس یک نام باستانی و به معنی "ایزد بانوی مادر" می‌باشد. گفته می‌شود که افسس در زمان رومیان سومین شهر بزرگ آناتولی، بعد از شهرهای ساردس و اسکندریه ترواس بوده.

معبد معروف آرتامیس که یک الهه یونانی بوده در این شهر قرار داشت. همچنین معابد معروف دیگری مانند معبد هادریان و معبد سباستوی نیز در آن جا واقع بود. وجود این معابد، این حقیقت را برای ما مسجل می‌کند که افسس یک شهر بت پرست بوده است. در حدود سال ۱۲۵ میلادی، کتابخانه بزرگ سلسوس که یکی از سه کتابخانه بزرگ جهان در آن عصر بوده در این شهر ساخته شده.

همچنین افسس دارای دو آمفی‌تئاتر بوده که قدیمی‌ترین آن، در زمره بزرگ‌ترین آمفی‌تئاتر زمان خودش با ظرفیت حدوداً بیست و پنج هزار نفر بوده است. در این آمفی‌تئاتر، ابتدا اجراهای درام انجام می‌شده و بعدها مبارزات گلادیاتورها و همچنین خوانش و موعظه‌های انجیل را هم در آن جا انجام می‌دادند. گفتنی است که برخی از بحثهای سیاسی، مذهبی، فلسفی و گردهماییهای دیگر هم در آن صورت می‌گرفته است.

پولس رسول دو سال از عمر خود را در آن شهر گذرانده بود و پس از او یوحنا رسول نیز روزهای پایانی عمر خود را در این شهر سپری کرده.

یکی از نکات برجسته در نامه به فرشته کلیسای افسس، دور شدن آن کلیسا از محبت اولیّه خود است. از این روی این کلیسا با تمام برجستگیهایی که دارد، اما از محبت که رکن اساسی برای ملکوت آسمان می‌باشد، دور شده است.

برای فهمیدن موضوع و پیغامی که این نامه برای کلیسای افسس دارد، در ابتدا به متن این نامه نگاهی می‌اندازیم.

«^۱به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد. ^۲می دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و این که متحمل اشرار نمی توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی ^۳و صبر داری و به خاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی. ^۴لیکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده ای. ^۵پس به خاطر آر که از کجا افتاده ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور و الا به زودی نزد تو می آییم و چراغدانان را از مکانش نقل می کنم اگر توبه نکنی. ^۶لیکن این را داری که اعمال نفولایان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم. ^۷آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید، هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است بخورد» (مکاشفه ۲: ۱ - ۷).

با دقت در متن نامه به فرشته کلیسای افسس، شاید حدس زدن فرشته اول کلیسای افسس در آن زمان راحت تر از همه باشد، چون شخصی بسیار برجسته و شناخته شده در کتاب مقدس می باشد.

بنا بر شواهد و دلایل تاریخی، و با توجه به زمان نگارش مکاشفه، فرشته کلیسای افسس نمی تواند پولس رسول باشد. زیرا در زمانی که مکاشفه داده شده بود، پولس در قید حیات نبوده، پس نمی توانسته دریافت کننده مکاشفه باشد.

تاریخ گواهی می دهد که شبان آن زمان در افسس یوحنا رسول بوده، او از رسولان اولین کلیسا و منتخب مستقیم خداوند عیسی مسیح بود.

نامه به افسس نیز کاملاً این ادعا را تأیید می کند. نامه به افسس یک نشانه شگفت انگیز برای شناختن این فرشته اول به ما می دهد. به آیه اول دقت کنید! وقتی که می گوید به فرشته کلیسای افسس بنویس، خداوند یک نشانه برای آن فرشته خود می گذارد که او بتواند با دیدن آن نشانه، به صحت نامه از طرف فرستنده پی ببرد. آن نشانه چه بود؟

«او که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد» وه! چه کسی خداوند را در چنین حالتی دیده بود؟ هیچ کس جز یوحنا! این رؤیا را فقط یوحنا دیده بود. او این مشاهده خود را در باب ۱ کتاب مکاشفه مکتوب کرده بود. قطعاً یوحنا وقتی به این جا رسید باید فهمیده باشد که منظور خداوند خود او است.

حال می‌خواهم یک حقیقت زیبا از سایر فرشتگان کلیسای افسس در طول تاریخ را بگویم. با این نشانه می‌بایست سایر فرشتگان کلیسای افسس مانند یوحنا دریافت کننده مکاشفات آسمانی باشند، و احتمالاً یک نبی نیز باشند چون فرشته اول این کلیسا دارای این وجوهات بوده. پس هر چیزی که برای اولین است، برای مابقی نیز می‌تواند صادق باشد، به همان گونه که کلیسای افسس در طول تاریخ با چنین ویژگی به پیش آمده.

آیه دوم نیز از مشقات زیاد و صبر او می‌گوید، که در عین حال با افراد شریر نمی‌تواند سازش کند. این نیز علاوه بر این که از مشقات یوحنا در طول خدمت و خصوصاً تبعید او در جزیره پطمس به هنگام کهولت سن، اشاره دارد، به وضعیتی کلی کلیسای افسس در آن عصر نیز گواهی می‌دهد.

یوحنا یک رسول بود لذا مدعیان کذبۀ این خدمت را به خوبی می‌شناخت، در زمان او که دوره رسولان بود، رسولان دروغین بسیاری در جای جای آن منطقه و شهرهای دیگر قد علم کرده بودند و او به عنوان آخرین بازمانده از حواریون مسیح در مقابل انحرافات آنان ایستاد، همان گونه که پیش‌تر از او، سایر رسولان و پولس نیز با این گروه مدعیان همیشه درگیر بودند.

وقتی به نامه کلیسای افسس و شرایط آن دقت کنید، نتایج خاصی در خصوص وضعیتی آن کلیسا به دست می‌آید (کلاً نامه هر کلیسا تشریح کننده وضعیتی کلی آن کلیسا می‌باشد.)

آن چه محتوای این نامه نشان می‌دهد، اساساً کلیسای افسس، کلیسایی بود با مکاشفات عظیم آسمانی که با هیچ ناراستی و کجروی سازش نداشت و در کاملیت ایمان و عمل بوده. اما به خاطر درگیریهای پیاپی با شرارتها و زیاداتی جدالها، ناخواسته طبع ملایم و پر از محبت خود را از دست داده و چهره‌ای خشن به خود گرفته بوده.

کلیسای افسس با وجود تمام جلوه‌های بزرگی که از خداوند در خود داشت، اما هرگز موضع سلطه طلبانه بر دیگران را بر خود نگرفت و شدیداً با هر گونه افکار نقولاوی، که با سلطه طلبی، قصد منحرف کردن کلیسا به سمت آموزه‌های منحرف و بت پرستانه را داشتند مخالفت می‌نمود.

لذا خداوند از او می‌خواهد که در خصوص کم محبتی که به او عارض شده، توبه کرده و به محبت نخستین خود بازگشت نماید، و به این کلیسا هشدار داد که اگر چنین نکند چراغدان او، یعنی کلیسایش را از جایش منتقل خواهد نمود. «پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور و الاً به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدان را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی.»

این آیه یک درس بسیار بزرگ برای کلیسا دارد که گفتن آن خالی از لطف نیست. سعی می‌کنم با مثالی این را توضیح دهم. فرض کنید شما، با اتومبیل در جاده‌ای به پیش می‌روید که ناگاه متوجه می‌گردید که در مسیری اشتباه قرار دارید و بسیار از مسیر و مقصد اصلی خود دور شده‌اید، بعد از این که متوجه شدید چه کار می‌کنید؟ آیا از جاده خارج می‌شوید و در مسیر انحرافی و زمینهای بکر، به دنبال میانبر به سمت مقصد خود تغییر مسیر می‌دهید؟ آیا از امنیت این مسیر انحرافی و منطقه بکر مطمئن هستید؟ آیا اطمینان دارید خطری در این منطقه ناشناخته شما را تهدید نمی‌کند؟ اگر به مشکلی برخوردید آیا در آن منطقه بکر امدادگری برایتان خواهد آمد؟ آیا اصلاً این مسیر انحرافی راه به مقصد شما دارد؟

کار عاقلانه و حکیمانه چیست؟ قطعاً این که به عقب برگردید، حتی اگر زمان بیشتری برای شما صرف شود، تا به جایی برسید که مسیر را اشتباه انتخاب کردید، آنگاه وارد راه اصلی بشوید و در سلامت به سمت مقصد حرکت کنید.

خداوند از ما می‌خواهد تا هر وقت در زندگی به خطا رفتیم، به جای این که به دنبال میانبر برای جبران زمان اشتباه خود باشیم به عقب و آن جایی برگردیم که در مسیر اشتباه پیچیدیم. مسیرهای انحرافی و میانبر در اغلب مواقع یک مسیر اشتباه و خطرناک دیگر است. «پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور.»

دور شدن از محبت اوّلیّه، باید در طول تاریخ، برای کلیسای افسس، بارها اتفاق افتاده باشد. ظاهراً به خاطر وضعیتی که همیشه این کلیسا با آن دست به گریبان است، این امرِ بعیدی نمی‌نماید. آیا می‌دانید چه طور این امر ممکن می‌گردد؟

کلیسا بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده. وقتی یک کلیسا منظور نظر خداوند است که در آن این بنیاد قرار داشته باشد. حال وقتی خداوند بخواهد کلیسایی را از جایش منتقل کند چه می‌کند؟ آیا مقرر یا تمام اعضای آن کلیسا را کوچ می‌دهد؟! صد البته خیر. بلکه خداوند بخشش خود را از آن منطقه و اعضای بی‌محبتش می‌گیرد. رسولان و خادمین برگزیده خداوند، بخششهای او برای ایمانداران مسیحی هستند. کلیسا با خادمش مفهوم می‌یابد و از عقب او می‌رود. وقتی خداوند بخواهد کلیسایش را منتقل کند، خادمش را به جایی دیگر می‌فرستد. کلیسا جایی است که سنگهای بنا کننده آن باشد، کلیسا از عقب خادمش منتقل می‌شود.

در انتهای نامه خداوند به کلیسای افسس یک گوشزد می‌کند: «آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است بخورد» (مکاشفه ۲ : ۷).

این یک کلیسای نبوتی و پر از مکاشفات است، «آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیسا چه می‌گوید.» گوش برای شنیدن صدای روح‌القدس است. جایی که گوش برای شنیدن باشد قطعاً صداهای بسیار دیگری نیز هستند. در کلیسای افسس باید پر باشد از روحهای نبوتی. و حال خداوند می‌گوید کسی که گوش شنوا دارد صدای روح‌القدس را تمیز دهد که چه می‌گوید؛ قطعاً در این کلیسا صداهای غیره بسیاری می‌باشد. فرشته این کلیسا با این صداهای کاذب و مدعی پیوسته در حال جنگ بوده و همچنان تا به این عصر باید ادامه داشته باشد.

حال روح به این کلیسا می‌گوید: «... هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خدا است بخورد.» چه شد؟ پاداش کسی که گوش او فقط برای صدای روح‌القدس شنوا باشد و به محبت اولیه بازگردد، و با صداهای منحرف کننده دیگر منحرف نگردد، این را خواهد یافت تا از درخت حیات بخورد. نه مانند حوّا که صدای شیطان را تمیز نداد و به صدای او فریفته شده و از آن میوه ممنوعه به جای درخت حیات خورد.

کسی که به صدای غیر گوش می‌دهد، آن هم در کلیسای افسس که پر است از مکاشفات روحانی، نصیب او از درخت حیات منقطع می‌شود.

نامه به کلیسای اسمیرنا:

اسمیرنا یا ازمیر جدید، یک شهر بندری در ساحل غربی ترکیه می‌باشد که در حدود هشتاد کیلومتری شمال شهر افسس قرار دارد. این شهر در گذشته یکی از شهرهای ایالت آسیا (واقع در ترکیه امروزی) بوده.

در قرن اوّل میلادی، اسمیرنا یکی از شهرهای بسیار زیبا و ثروتمند بود که از مراکز علمی و فرهنگی منطقه نیز محسوب می‌شده. شراب این شهر بسیار شهرت داشته و موجب رونق بازارهای آن بوده.

به لحاظ فضای خاص سیاسی، و فشارهای امپراطوری روم، این شهر پر بوده از معابد بت پرستانه، تا به حدی که یکی از خیابانهای معروف آن با نام "خیابان طلایی" چند معبد زیبا و بزرگ را در خود جا داده بود، که مهم‌ترین آن معبد "آپولو" نام داشت.

در سالهای ۸۱ تا ۹۶ میلادی که دوران حکومت "تیتوس فلاویوس دومیتیانوس" بود، او خود را خدا معرفی کرد و به مردم حکم نمود تا او را پرستند. مردم نیز به خاطر فضای سنگین سیاسی و فشارهای بی‌رحمانهٔ دومیتیانوس برای نشان دادن خود به امپراطوری روم، او را خداوند می‌خواندند. در زمان امپراطوری او بود که یوحنا رسول به جزیرهٔ پطمس تبعید شد.

در همان قرن اوّل میلادی، پرستش امپراطور روم نشان وفاداری به او بوده. پس وقتی که مردم به هم می‌رسیدند، به عوض سلام کردن، می‌گفتند: "قیصر خداوند است." حال تصوّر کنید، وقتی مسیحیان با غیرت این شهر در جواب چنین جمله‌ای می‌گفتند: "عیسی مسیح خداوند است" چه پیامدهای وحشتناکی برای آنان داشت.

مورخان گواهی می‌دهند که این واکنش و پاسخ مسیحیان، از سوی امپراطور روم شدیداً سرکوب می‌گردید. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که دومیتیانوس بسیار نسبت به مسیحیان و یهودیان شگاک بوده و می‌پنداشت آنان در دربار او رخنه کرده‌اند، لذا تنها راه حل امپراطوری روم را در نابودی مسیحیت و حذف آنان از صفحه روزگار می‌دانست.

مورّخین قرن اوّل میلادی مانند یوسفوس، تاسیتوس، پلینی، فلاویوس، تالوس، لوسیان، فلگون و ... گزارش دادند که در قرن اوّل میلادی، مردم از همهٔ اقشار شهر، مسیح

را همچون خدا پرستش می کردند. این مورخان علت جفا و اعدام مسیحیان توسط حکومت روم را، اعتقاد آنان به الوهیت خداوند عیسی مسیح اعلام کرده اند. این وضعیت بعد از دومیتیانوس همچنان ادامه داشت. در حدود سال ۱۵۵ میلادی، پولیکارپ که اسقف کلیسای اسمیرنا بود، چون نخواست مسیح را انکار کند در این شهر به شهادت رسید.

حال با توجه به این شرح بسیار کوتاه از وضعیت شهر اسمیرنا و کلیسای آن، در صده اول مسیحیت و خصوصاً زمان دریافت مکاشفه، مفهوم نامه خداوند برای کلیسای اسمیرنا بیشتر مکشوف می گردد.

«^۸و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت.^۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می دانم، لیکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.^{۱۰} از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لیکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.^{۱۱} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت» (مکاشفه ۲ : ۸ - ۱۱).

باز در نامه به کلیسای اسمیرنا، مانند نامه به کلیسای افسس، خداوند با یک نشانه که برای رسول و کلیسای آن شهر قابل شناسایی باشد، آغاز صحبت می کند.

با توجه به وضعیت اعتقادی و اجتماعی این شهر، و متن صریح نامه به کلیسای اسمیرنا، می توان نتیجه گرفت که آن یک کلیسای تحت جفا و ستم در آن شهر بوده است، که بر خلاف مشرکان و بت پرستان آن شهر به خدای حقیقی ازلی و ابدی، و خداوندی عیسی مسیح اعتقاد و اعتراف داشتند.

در کل حیات به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱. اوّل = ازل، فقط خدا بود.
پیش از خلقت جهان هستی، دوره‌ای که خدا در آن تنها حیات موجود بوده و با او هیچ کس و چیزی وجودیّت نداشت. ازل را ابتدا و آغازی نبوده.
 ۲. میانه = جهان هستی، آفرینش فرشتگان و انسانها.
این دوره‌ای است که در آن همه چیز خلق شد، زمان پیدایش انواع باورها و اعتقادات رنگارنگ بشری. دارای آغاز و پایان.
 ۳. آخر = ابد، حیات ابدی خدا.
این دوره پس از نابودی جهان هستی خواهد آمد، همه چیز در ابدیّت در قداست کامل خدا خواهد بود، در ابدیّت مرگ و انتهای نیست.
- حال با توجّه به وضعیّت سیاسی و اجتماعی شهر اسمیرنا، وقتی نوبت به نوشتن نامه به فرشته کلیسای اسمیرنا می‌شود، چگونه باید خداوند خود را معرفی کند تا شناخته شود؟ چگونه معرفی برای کلیسایی که در جدالهای مذهبی و بت پرستانه، معترف به نام خدای ازلی و ابدی است لازم می‌باشد؟ «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت.»
- او خود را همان اوّل و آخر، به دو دوره قبل و بعد از جهان هستی که فقط خدا بود و خدا خواهد بود معرفی می‌کند. یعنی تنها خدای حقیقی. او از عنوان میانه یعنی "جهان هستی" استفاده نمی‌کند، می‌دانید چرا؟
- تمام بتها و خدایان دروغین در دوره میانی یعنی جهان هستی که فانی است، شکل گرفتند، اما ازل و ابد مقدّس و پایدار است. همیشه در شهر بت پرست اسمیرنا بین مسیحیان و بت پرستان حکومت روم اختلاف و متعاقباً به خاطر قدرت حکومتی، ستم و

جفا برای کلیسا بوده. پس خداوند برای این کلیسای خود می‌بایست به گونه‌ای خود را معرفی می‌کرد که برای آنان قابل شناسایی باشد: «آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت» است که برای آنان پیغامی دارد.

اسمیرنا یکی از شهرهای مطرح و از مراکز علمی و فرهنگی منطقه محسوب می‌شد. وقتی گفته می‌شود مراکز علمی یعنی در آن شهر افرادی متفکر و صاحب نظر در علوم و مباحثات مختلف، خصوصاً ضد دینی بودند، و علاوه بر آن یهودیان آن شهر نیز طبق ویژگی ضد مسیحی که از ابتدا داشتند، در مقابل کلیسای خداوند عیسی مسیح، که تنها ثروت و دارایی آنان کلام زنده خداوند بوده، می‌بایست بسیار به تندی و خشونت رفتار می‌کردند. لذا خداوند برای دلجویی از کلیسا به آنان می‌گوید: «اُعمال و تنگی و مُفلسی تو را می‌دانم، لیکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.»

کلیسای اسمیرنا یک کلیسای شدیداً تحت جفا بود، و خداوند در ادامه نامه با به کار بردن فعل آینده، به یک دوره بسیار پر مشقت، که احتمالاً می‌بایست ده سال به طول می‌انجامید، اشاره کرد و از آنان خواست تا پای جان امین باشند، تا بتوانند تاج حیات را دریافت کنند.

چرا ده سال؟ هفته که از هفت روز تشکیل شده و در فرهنگ کتاب مقدسی برابر با هفت سال است، مانند آن چه برای مسح قدس‌الاقداّس در مدّت هفتاد هفته، به دانیال گفته شده بود، محاسبه می‌گردد؛ پس می‌توان چنین نیز نتیجه گرفت که این ده روز شاید به مدّت زمانی برابر با ده سال اشاره داشته باشد.

به هر حال، دو آیه پایانی به کشته شدن بسیاری از مسیحیان کلیسای اسمیرنا اشاره می‌کند وقتی که می‌گوید از موت ثانی ضرر نخواهد دید: «از آن زحماتی که خواهی

کشید مترس! اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لیکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.^{۱۱} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت» (مکاشفه ۲: ۱۰ - ۱۱).

این دو آیه آخر وعده به دریافت تاج حیات، و هلاک نشدن پس از تخت داوری خدا اشاره می‌کند. آیا به یاد می‌آورید خداوند عیسی مسیح، پیش‌تر این وعده را به چه کسانی داده بود؟

«^{۲۳}پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.^{۲۴} زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را به جهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد» (لوقا ۹: ۲۳ - ۲۴). آمین.

نامه به کلیسای پرغامس:

پرغامس که پرگامون، پرگامه، پرگاموم و پرغامه هم نوشته می‌شود، و به یونانی به آن پرگاموس گفته می‌شود، از شهرهای یونان باستان بوده که در شمال باختری آناتولی قرار داشت. نام دیگری که به آن در نوشته هومر داده شده "تروا"، همان شهر اسطوره‌های ایللیاد و اودیسه است.

این شهر باستانی پایتخت امپراطوری پرگامن و زادگاه جالینوس طبیب می‌باشد که شهر امروزیِ برگاما در ترکیه در نزدیکی ویرانه‌های آن قرار دارد. در کاوشهای باستان

شناسی در ردیف یکی از غنی‌ترین شهرهای تاریخی قرار گرفته است. شهر پرغامس پس از اسکندریه دومین کتابخانه بزرگ جهان یونان باستان را داشت.

پرغامس به خاطر معماری باشکوهش معروف بود، همچنین این شهر دارای موزه مجسمه‌سازی، مدارس علمی و مرکز بزرگ هنرهای تئاتر بوده است.

محراب پرغامس با نام محراب زئوس، یکی از سازه‌های باشکوه دنیای باستان است. در کتابخانه این شهر نسخه‌های خطی زیادی در زمینه پزشکی نگهداری می‌شد، زیرا این شهر مرکز علم پزشکی و شفا نیز بوده است.

در بیرون شهر پرغامس، بیمارستانی بوده که با کتیبه‌ای به این مضمون چشم نوازی می‌کرد: "به نام خدایان مرگ، ورود ممنوع است" بیماران در استخرهایی که با برنز تزئین شده بود حمام می‌کردند، آبهای شفا بخش می‌نوشتند و با دستهای ماساژور ماهر و پمادهای معطر، قدرت را به ماهیچه‌های ضعیف خود باز می‌گرداندند. همچنین دارای سازه‌های دهنی ویژه‌ای زیر طاقها پنهان شده بود و از طریق آنها صدای روان درمانگران نامرئی به گوش می‌رسید.

در مرکز شهر معبد بت پرست آرتمیس، الهه شکار، که بیش از دیگر خدایان توسط مردم محلی مورد احترام بود، قرار داشت. و ساکنان پرغامس در معابد بت پرستی خود پیوسته قربانی می‌گذاشتند.

پرغامس، پایگاه فرقه رسمی پرستش امپراطور نیز بود و یکی از مراکز شفای مربوط به معبد آسکلپیوس به شمار می‌رفت.

همچنین این شهر دارای یک استودیوم بزرگ بوده که در آن بازیهای بی‌رحمانه مانند مبارزات گلادیاتوری انجام می‌شد.

حال با توجه به این شرح بسیار کوتاه از وضعیت شهر پرغامس، نامه خداوند برای کلیسای آن شهر، بیشتر برای ما قابل درک خواهد بود.

«^{۱۲} و به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس این را می گوید او که شمشیر دو دمه تیز را دارد.^{۱۳} اعمال و مسکن تو را می دانم که تخت شیطان در آن جا است و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.^{۱۴} لیکن بحث کمی بر تو دارم که در آن جا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیاندازد تا قربانیهای بتها را بخورند و زنا کنند.^{۱۵} و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولایوان را پذیرفته اند.^{۱۶} پس توبه کن و الا به زودی نزد تو می آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.^{۱۷} آن که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: و آن که غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آن که آن را یافته باشد» (مکاشفه ۲ : ۱۲ - ۱۷).

پرغامس از لحاظ فضای سیاسی و اجتماعی بسیار شبیه به اسمیرنا بوده، شاید تفاوتی که بتوان در بین این دو شهر و کلیساهای آن دید، اعتراف آشکار به ایمان و جفا دیدن به خاطر آن از سوی مسیحیان اسمیرنا؛ و مخفی کاری در ایمان و همزیستی با روند رایج شهر توسط مسیحیان پرغامس می باشد.

حال به کلیسایی که در مقابل کفرگویی سکوت می کند و کلام برنده خداوند را در مقابل مشرکان بیرون نمی کشد و در ظاهر با آنان هم سو می شود، خداوند چگونه می بایست خود را معرفی کند؟ پولس کلام خدا را به شمشیر تشبیه نموده: «^{۱۷} و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خدا است بردارید» (افسیان ۶ : ۱۷).

نویسنده رساله عبرانیان نیز این مهم را بیشتر گسترش داده و می‌گوید که کلام خدا مانند یک شمشیر دو لبه تیز است: «^{۱۲} زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دو دم و فرو رونده، تا جدا کند نفْس و روح و مفاصل و مغز را، و مُمیز افکار و نیتهای قلب است» (عبرانیان ۴: ۱۲).

کلام خدا مانند یک شمشیر دو دم، یعنی هر دو لبه تیز می‌باشد، بلکه بسیار تیزتر و برنده‌تر از هر شمشیر دو دم دیگر است. کسی که آن را دارد، می‌بایست آن را از نیام بیرون کشیده و از قدرت آن برای ضربه زدن به بطالتهای استفاده کند، و اگر این کار را نکند لبه دیگر آن که به سمت دارنده شمشیر است، می‌تواند خود او را دو پاره نماید. لذا وقتی شمشیر کلام در دست کسی است می‌باید آن را به حرکت درآورد، از آن روی که کلام خدا هیچگاه راکد نمی‌ماند.

پس با این تفاسیر که رسولان خداوند از پیش به آن اشاره کرده بودند، این بار خود خداوند در خطاب به مسیحیان کلیسای پرغامس که در میان سخنوری بت پرستان و اهای علم سکوت نموده بودند و با آن در ظاهر هم‌سو شده بودند، خود را به این گونه تهدید آمیز معرفی می‌کند: «^{۱۳} و به فرشته کلیسای در پرغامس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دو دمه تیز را دارد.»

خداوند از ایمان قلبی آنان آگاه بود زیرا خصلت شمشیر دو دم است که مُمیز افکار و نیتهای قلب است، پس همان ایمان قلبی آنان برای خداوند قابل پذیرش بود و تنها ترس مانع از ابراز آن بوده، پس در ادامه این را به این کلیسا می‌گوید که: «^{۱۴} اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آن جا است و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی ...»

در ادامه همین آیه خداوند برای قرار دادن یک نمونه و الگوی عالی از ایمان برای کلیسای آن شهر، که چگونه انطیپاس تا پای جان به نام مسیح خداوند معترف بود و جان

خود را داد، اشاره می‌کند: «... در ایّامی که آنطیپاس شهیدِ امینِ من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.» خداوند او را با نام شهیدِ امینِ خود معرفی می‌کند، یعنی کسی که در امانت داری کامل، نام خداوند را داشت و تا به انتها به آن شهادت داد. و نیز مشخصاً می‌گوید که آن شهر، شهری است که شیطان در آن ساکن است. این آشکار می‌کند که در این شهر روحهای شریر و دیوهای بسیاری بوده.

انطیپاس که بود؟ او یکی از نزدیک‌ترین شاگردان یوحنا بود که در قرن اوّل میلادی اسقف شهر پِرماس بود. او دارای عطیّه ایمان بود و قدرت برای اخراج ارواح شریر داشت.

وی مدّتی پس از ورود به پِرماس، توانست بسیاری از مردم آن شهر را با قوّت کلام و دور ساختن روحهای شریر به مسیحیت بکشاند، و این امر برای کاهنان بت پرست خوشایند نبود؛ تا این که روزی او را گرفته و به معبد برده و او را تهدید نمودند: "آیا تو آن آنطیپاس نیستی که اجازه نمی‌دهی هیچ یک از خدایان به چربی قربانی سیر شود؟ به خاطر تو، خدایان شهر ما را ترک کرده‌اند و دیگر نمی‌خواهند از آن محافظت کنند! باید از قوانین ما پیروی کنی، در غیر این صورت مجازاتی درخور خواهی داشت."

آنطیپاس در جواب آنان گفت: "اگر خدایان شما نتوانند خودشان به خاطر توهینی که به آنها وارد شده مجازات کنند و با تشخیص شکست خود توسط یک پیر مرد، از شما کمک می‌گیرند، پس چگونه می‌توانند از شهر محافظت کنند؟"

کاهنان بت پرست که خشمگین شده بودند، او را به معبد آرتیمیس کشاندند و در آب داغ در ظرفی مسی انداختند که در آن قربانی تقدیم می‌کردند. بعد مرگ او، مسیحیان بقایای برجای مانده از جسد او را گرفته و در شهر دفن نمودند.

در این جا یک اشاره بسیار جالب می‌بینیم که می‌بایست این حقایق را برای ما روشن سازد! در نامه به کلیسای پرغامس، به نام انطیپاس بر می‌خوریم که چند وقت قبل از نگاشتن نامه‌ها برای هفت کلیسا شهید شده بود. و حال آن که در هیچ یک از هفت نامه به کلیساهای نام هیچ یک از فرشتگان، یعنی رسولان کلیسا برده نشده است. یعنی چه؟

اول این که، نامه برای کلیساهای همان زمان نوشته و به انضمام کتاب مکاشفه فرستاده شده، که بالاتر به این اشاره کردیم.

دوم این که، وقتی خداوند از نام انطیپاس و نامهای دیگری مانند ایزابل در نامه‌های خود یاد می‌کند ولی اسم و نشانی از رسولان کلیساهای نمی‌آورد، یعنی نمی‌خواسته نامهای این رسولان مشخص گردد، و یا به دلایلی نمی‌توانسته به نامهایی اشاره کند! پس ما نیز نمی‌بایست کسانی را برای این جایگاه‌ها معرفی کنیم. این اشتباه خواهد بود، خصوصاً این که قرنهاى زیادی از اعطای مکاشفه می‌گذرد و خداوند کسی را معرفی نکرد.

از منظری دیگر چرا می‌گوییم نمی‌توانسته؟ چون این هفت کلیسا به طور هم عرض و با هم تا به انتهای روز ششم خواهند بود و چون بقا دارند نمی‌توانند از رسولان خداوند بی‌بهره باشند. لذا در هر یک از این کلیساهای می‌بایست رسولان دیگری نیز آمده باشند تا کلیسا را برقرار نگه دارند؛ پس نامه‌ای که به اولین رسیده، در هر یک از آن کلیساهای می‌بایست به دست رسولان بعدی، در طول تاریخ رسیده و اسرار مکاشفه برای آنان مکشوف گردیده باشد؛ که چون این گونه باشد، نمی‌توان نام خاصی را فقط برای این کلیساهای مصور شد.

آیه چهاردهم به افرادی در کلیسای پرغامس اشاره می‌کند که طبعی مانند بلعام داشتند. بلعام یک نبی در خارج از قوم اسرائیل بود. او در عین این که خدا با او سخن می‌گفت، ولی بعدها به طمع دنیا، باعث انحراف قوم اسرائیل از اطاعت مطلق خدا شد.

او با یک آموزه هولناک، باعث درآمیختن قوم بنی‌اسرائیل با دختران بت پرست موآبی گردید، و با این حيله مردان اسرائیلی را به سمت زنا و پرستش بتها و خوردن قربانیهای آنان کشاند، که این عمل موجب خشم و نفرت شدید خدا گردید.

در کلیسای پرغامس نیز افرادی طمّاع دنیا بودند که با چنین تعالیمی مسیحیان را به درآمیختن با تفکّرات بت پرستانه و خوردن قربانی بتهای آنان ترغیب می‌کردند و عملاً بخشی از کلیسا را به سمت زنای روحانی کشاندند. «^۴الیکن بحث کمی بر تو دارم که در آن جا اشخاصی را داری که متمسّکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بیاندازد تا قربانیهای بتها را بخورند و زنا کنند.»

در آیه پانزدهم می‌بینیم که علاوه بر کسانی که به تعلیم بلعام سالک بودند، کسان دیگری نیز حضور داشتند که با تفکّری نقولاولی به پیش می‌رفتند: «^{۱۵}و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولوایان را پذیرفته‌اند.»

به نقل قول از ایرانوس (۱۳۰ - ۲۰۲ میلادی) می‌گویند، او در خصوص نقولوایان گفته، شخصی به نام نیکلاس (نیکولاؤس) بنیان‌گذار فرقه نقولوایان بوده؛ او جزو هفت شمّاسی بود که توسط رسولان، برگزیده شده بود.

«^۱و در آن ایّام چون شاگردان زیاد شدند، هلّنیستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومیّه بی‌بهره می‌ماندند.^۲ پس آن دوازده، جماعتِ شاگردان را طلبیده، گفتند: شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمت کنیم.^۳ لَهذا ای برادران، هفت نفر نیک نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم.^۴ اما ما خود را به عبادت و خدمتِ کلام خواهیم سپرد.^۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیφαν مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیپس و پروخُرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولاؤس جدید، از اهل

انطاکیه را انتخاب کرده، ایشان را در حضور رسولان بر پا داشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند» (اعمال ۶ : ۱ - ۶).

اما بعدها او تحت تأثیر اعتقادات گنوستیکی، فرقه نقولایان را تأسیس کرد. و این فرقه تأثیرات زیادی بر روی کلیسای افسس و پرغامس و طیاطیرا گذاشت تا به حدی که مسیحیان را تشویق به خوردن قربانی بتها می کردند.

کلمنت اسکندریّه (۱۵۰ - ۲۱۵ میلادی) در خصوص این فرقه می گوید: آنان معتقد بودند که فیض خدا سبب آزادی بی حد و حصر می باشد.

نقولایان ایماندارانی بودند که به خاطر لذت بردن از بعضی گناهان، حد وسط را در ایمان لحاظ می کردند و برای رسیدن به این مقصود و تسلط بر عوام، خود را به دروغ رسول می خواندند.

واژه نقولایان به معنی پیروزی، تسلط و اعمال قدرت بر مردم است. می گویند نیکولائوس "مردی بود که بر کلیسا حکومت می کرد. او فلسفه یونان را وارد کلیسا نمود. پیروان فرقه نقولایان معتقد بودند که گناهان جسم بر روی روح انسان تأثیر منفی ندارد، برای همین مسیحیان می توانند از هوا و هوس نفس پیروی نمایند، بدون آن که روحشان آسیب ببیند.

عده ای از مفسران می گویند که نقولایان تعلیم جدایی طبقه کشیش ها و ایمانداران عوام را می دادند. عبارت نقولایان از دو واژه یونانی نیکولاس (به معنی پیروزی، غلبه و فتح کردن) و لائوس (به معنای مردم) مشتق شده. برخی باور دارند که نقولایان به شدت مروج جدایی کشیش ها با عامه مردم دنیا بودند. در آن روزگار، پیروان این مکتب، کلیسا را به دو بخش طبقه کشیش ها و طبقه عامه مردم تقسیم می کردند.

حال کلیسای پرغامس شبیه به قوم اسرائیل در زمان بلعام و با تفکری نقولاولی می‌باشد. لذا خداوند نفرت خود را از این بخشِ منحرف شده از کلیسایش نشان داد و آنان را به توبه فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که چون بیاید با شمشیر کلام با حیل‌ها و تعالیم کذبشان شدیداً مقابله خواهد نمود: «^{۱۶}پس توبه کن و الاّ به زودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.»

حال آیه آخر در همین راستا تمام می‌کند. خداوند به آنانی که گوش شنوا دارند مژده می‌دهد، می‌دانید؟ کسانی که با خوراک بت‌ها آمیخته می‌شوند معمولاً گوشی برای شنیدن صدای روح القدس ندارند. بلعام با قوم اسرائیل چنین کرد و نقولویان نیز با کلیسا چنین کردند. پس خدا به بقیتی که در این کلیسا هنوز به قربانی بت‌ها و تعالیم کذب آلوده نشده‌اند می‌گوید.

«^{۱۷}آن که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، و آن که غالب آید، از مَنّ مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آن که آن را یافته باشد» (مکاشفه ۲ : ۱۷).

خداوند به کسانی که بر وسوسه دنیا و التقاط با لذّات و تعالیم کاذب، غلبه کنند و قاطی نشوند این وعده را می‌دهد که از آن مَنّ مخفی، خوراک آسمانی، کلام همیشه تازه خدا، بدن مسیح که تنها برای برگزیدگان است، بخوراند تا زنده بمانند.

و نیز سنگی سفید به او خواهد بخشید که مرقوم به نامی جدید و ناشناس است. سفید به معنی پاکی و خلوص است، در کتاب مقدّس هر جا چیزی با رنگ سفید آمده به تقدّس و پاکی اشاره دارد. در روانشناسی این رنگ را یکی از زبانهای روح می‌دانند. عروس در بسیاری از کشورها سفید می‌پوشد، زیرا این رنگ، نشان یک باکره به مفهوم پاکی و قداست است و به عنوان رنگ کمال محسوب می‌شود.

سنگ سفید که نامی بر آن مرقوم است و هیچ کس از آن آگاه نیست، یک لوح مقدس می‌باشد، در گذشته‌های دور، در مناطق مختلف زمین، برای بستن یک عهد و پیمان معمولاً کاری خاص یا چیزی به عنوان نشانه عهد رد و بدل می‌شده. مثلاً وقتی که ابراهیم از غلام خود خواست تا به او قولی بدهد.

«^۱و ابراهیم پیر و سالخورده شد و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد.^۲ و ابراهیم به خادم خود که بزرگ خانه وی و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: اکنون دست خود را زیر ران من بگذار.^۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری^۴، بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آن جا زنی برای پسر من اسحاق بگیری.» (پیدایش ۲۴ : ۱ - ۴).

دست در زیر ران گذاشتن و سوگند خوردن، یک نشان عهد در آن زمان و منطقه بوده. همچنین در جاهای دیگر زمین و نزد اقوام دیگر به اشکال دیگری رایج بوده، یکی از این نشان عهدها که معروف می‌باشد، نمک بود که به عنوان نشان عهد به میان می‌آمد.

حال سنگ سفید، یا به عبارتی یک لوح سفید سنگی، مانند دو لوحی که در عهد عتیق، خدا ده فرمان را بر روی آن مکتوب کرد و به دست موسی داده بود، یک نشان عهد است که بر روی آن نامی خاص مرقوم است که هیچ کس به جز آنانی که در آن عهد و پیمان قرار می‌گیرند از آن با خبر نخواهند شد. نام مرقوم بر آن، نشانی برای شناسایی شدن و ورود به جایی است که فقط دارنده آن می‌تواند از آن استفاده کند.

آن چه جالب و در واقعیت دیده می‌شود، این است که فهمیدن نام مرقوم بر روی این سنگ، برای بسیاری امکان‌پذیر نیست، با این که از این نام بارها در کتاب مقدس یاد شده، در کمال تعجب بسیاری از کلیساها هنوز نمی‌توانند این نام را ببینند!

این کدام نام جدید است؟ امتها خدا را با اسامی مختلفی می‌شناسند و معرفی می‌کنند و هیچ کدام از آنها نامی جدید نیست زیرا در طول تاریخ بشری بوده. قوم اسرائیل خدا را با نامهای: ال، الوهیم، یهوه، ادونای و ... غیره، می‌شناسند که نامهای خدا در پیش از آمدن مسیح در عهد عتیق بوده‌اند.

متأسفانه در نزد بسیاری از نهادهای کلیسایی که فرقه شده‌اند نیز برای نام خدا از واژه‌هایی مانند: پدر و پسر و روح‌القدس، و قدیسین متعدد دیگر استفاده می‌کنند و در تعمیدها و نیایشهای خود از آن نامها استفاده می‌کنند.

این نام تنها در کلیسای خداوند عیسی مسیح شناخته شده است، در کلیسای پرغامس فقط آنانی که با قربانی بتها و تعالیم کاذب آمیخته نشده بودند، این نام برایشان آشکار شده بود. پطرس در خصوص این نام می‌گوید: «^{۱۰}جمعیت شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.^{۱۱} این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است.^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۴: ۱۰ - ۱۲).

آیا به یاد دارید پولس در خصوص نام خداوند عیسی مسیح چه گفته بود: «^۳پس شما را خبر می‌دهم که هر که متکلم به روح خدا باشد، عیسی را آناتیمای نمی‌گوید و احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت» (اول قرنیتان ۱۲: ۳).

حال خداوند به کلیسای پرغامس که بخشی از آن به دنبال اسامی و اعتبارات دیگری رفته است و گوش شنوا ندارد، خطاب می‌کند. آن که گوش شنوا برای شنیدن صدای روح‌القدس دارد، سنگی سفید به او خواهیم داد که نامی جدید بر آن مرقوم است. این نام همان مَن مخفی در تاریخ قوم بوده که حیات می‌بخشد.

خداوند عیسی مسیح گفت: «^{۴۷}آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.^{۴۸} من نان حیات هستم.^{۴۹} پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.^{۵۰} این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.^{۵۱} من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم» (یوحنا ۶ : ۴۷ - ۵۱). آمین.

نامه به کلیسای طیاطیرا:

طیاطیرا در حد فاصل شهرهای پرغامس و ساردس واقع شده بود. به احتمال زیاد این شهر توسط لیدیایی‌ها با نام باستانی پلوپیا (Pelopia) تأسیس شده بود. این شهر بعدها در حدود سال ۲۹۰ پیش از میلاد به مستعمره مقدونی تبدیل شد و به طیاطیرا تغییر نام داد.

طیاطیرا، مرکز بازرگانی در جاده شرق بود، که اکنون نام آن به "اخیسر" که شهر کوچکی می‌باشد تغییر کرده و دیگر اثری از آن شهر قدیمی بر جای نیست. در گذشته صنعت کوزه‌گری و رنگرزی آن بسیار شهرت داشته.

با توجه به موقعیت جغرافیایی هفت کلیسای نام برده شده در مکاشفه، و شرح حالی که از وضعیت سیاسی و اجتماعی آن عصر در خصوص سه کلیسای پیشین داده شده، می‌توان فهمید که شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم، می‌بایست در تمام این شهرها به چه صورتی بوده باشد. فقط آن چه آنان را متمایز از یک دیگر می‌کرد تأثیرپذیری کلیساها از جو حاکم و تبلور ایمانشان بوده که آنان را به هفت کلیسا با ویژگیهای متفاوتی از یک دیگر معرفی می‌کرد.

حال می‌دانیم که این کلیساها با هر گذشته تاریخی که بودند، در میان بت پرستان و مشرکان، و فشارهای حکومت رومی و تا حدودی خصومت یهودیان منطقه، به سختی در ایمان خود به پیش می‌رفتند و از محیط پیرامون خود تأثیرپذیری نیز داشتند.

لذا برای جلوگیری از تکرار مکررات از این به بعد بیشتر به متن نامه‌ها خواهیم پرداخت تا وضعیّت این کلیساها از آن دوره تا کنون، برای ما آشکار شود و بدانیم که چه طور می‌توان این هفت کلیسای برگزیده خداوند را در میان خود تشخیص دهیم.

«^{۱۸} و به فرشته کلیسای در طیاطیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.^{۱۹} اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و این که اعمال آخر تو بیشتر از اول است.^{۲۰} لیکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیّه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانیهای بتها بشوند.^{۲۱} و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زنا خود توبه کند.^{۲۲} اینک، او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،^{۲۳} و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد.^{۲۴} لیکن باقی ماندگان شما را که در طیاطیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنان که می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم،^{۲۵} جز آن که به آن چه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویید.^{۲۶} و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امّتها قدرت خواهم بخشید^{۲۷} تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنان که من نیز از پدر خود یافته‌ام.^{۲۸} و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.^{۲۹} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید» (مکاشفه ۲: ۱۸ - ۲۹).

حال نامه به فرشته کلیسای طیاطیرا، تنها نامه‌ای است که خداوند، خود را در آغاز آن خیلی آشکارتر از سایر نامه‌ها معرفی می‌کند "پسر خدا". کیست نداند پسر خدا

همان خداوند عیسی مسیح می‌باشد؟ ولی لازم بود این بار او خود را خیلی واضح‌تر معرفی کند.

معارفه در رمز و راز معمولاً برای کسانی است که به غیر از آنان نمی‌بایست کسی دیگر متوجه آن گردد؛ و یک معارفه در شکوه و عظمت، برای آنانی است که در ضعف و ترس می‌باشند و نیازمندی به دلگرمی و اطمینان دارند تا به خود بیایند. اما یک معارفه آشکار و بی‌پرده برای کسانی است که او را شناخته‌اند و یا در گمراهی، مروج گفته‌هایی بوده‌اند که آن شخص هرگز نگفته تا به حدی که موجب خشم او گردیده است.

حال در نامه برای کلیسای طیاطیرا، خداوند از هر پوشش بیرون آمده و آشکارا خود را معرفی می‌کند "پسر خدا". خداوند عیسی مسیح، خدای مجسم شده، آورنده عهد جدید، داور و سر کلیسا؛ او به کلیسای طیاطیرا خود را واضحاً معرفی می‌کند. مانند زمانی که خود را به پولس در زمان سرکشی‌اش که بر ضد کلیسای خداوند جفا می‌کرد، در راه دمشق ظاهر ساخت و معرفی کرد.

«و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید^۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟^۵ گفت: خداوندا تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی» (اعمال ۹: ۳ - ۵).

اگر به متن نامه دقت کنید، مشخص می‌شود که با کلیسایی مواجه هستیم که بخش بزرگی از آن، از عقب نبوتهای کاذب رفتند و نام خداوند را به افترا و دروغ استفاده می‌کردند؛ به عبارتی ضد مسیح در آن کلیسا آشکارتر کار می‌کرد. پس این پسر خدا بود که مدعی و خشمگین، آن کلیسا را مخاطب قرار داد.

خشم او از کجا فهم می‌گردد؟ با گفتن این که "پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است" کاملاً این موضوع را به خواننده نامه می‌فهماند.

تقریباً "چشمانی چون شعله آتش" یا به عبارت محاوره‌ای، "چشمانی که خون گرفته" در تمام فرهنگها به چهره‌ای برافروخته از خشم اشاره می‌کند. شنیده‌اید که می‌گویند فلاّنی آن قدر عصبانی است که خون چشمانش را گرفته؟ در این حالت چشمان مانند شعله آتش می‌شود.

و پایهای او چون "برنج صیقلی" بود، حسب کتاب پیدایش که خدا به مار می‌گوید: «... او سر تو را خواهد کوبید...» پا نشان ایستادگی، قدرت، و به وقتش کوبیدن دشمنان است. فلز برنج علاوه بر زیبایی خاص، در برابر خوردگی بسیار مقاوم است و دلیل استفاده آن در محصولات سخت افزاری به همین دلیل است، پوسیدگی ندارد و زنگار بر آن نمی‌نشیند. چیز صیقلی نیز علاوه بر محافظت بیشتر از پوشش ظاهری فلز، اگر به آن خط و خشی بیفتد، کاملاً مشخص می‌گردد.

حال خداوند با پایهای مانند برنج صیقلی، بدون هیچ خط و خشی آماده است تا سر ضد مسیح را بکوبد. آیهٔ اوّل ترسیم واضح و وحشتناک از خشم خداوند است. یوحنا نیز در ابتدای مکاشفه وقتی چنین هیبتی از خداوند دید، وحشت نمود و به خاک افتاد: «^{۱۴} و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،^{۱۵} و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛^{۱۶} و در دست راست خود هفت ستاره داشت، و از دهانش شمشیری دو دمه تیز بیرون می‌آمد، و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد.^{۱۷} و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: ترسان مباش؛ من هستم اوّل و آخر و زنده،^{۱۸} و مرده شدم؛ و اینک، تا ابدالآباد زنده هستم؛ و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است» (مکاشفه ۱: ۱۴ - ۱۸).

حال خداوند با چنین جدّیت و خشمی خود را به کلیسای طیاطیرا معرفی و آغاز سخن می‌کند: «^{۱۹} اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و این که اعمال آخر تو بیشتر از اوّل است.» آیهٔ دوّم نشان می‌دهد که کلیّت کلیسا منحرف نشده‌اند و نه

این که هنوز بقیّتی وفادار هستند، بلکه این گروه در ایمان و محبّت و صبر بسیار عالی و با قوّت روز افزونی به پیش می‌روند، که نظر و مقبولیت خداوند را جلب نموده و کلیسای برگزیده او می‌باشند.

اما خداوند با کلیّت کلیسا سخن دارد: «^{۲۰}لیکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیّه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانیهای بتها بشوند.^{۲۱} و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زنای خود توبه کند.^{۲۲} اینک، او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،^{۲۳} و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساهای خواهند دانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد.»

آیه بیستم به یک زن ایزابل نامی اشاره می‌کند. وقتی می‌گوید: ایزابل "نامی"، یعنی این که او با این نام مشهور بوده و اسم حقیقی او می‌تواند نباشد و او را به ایزابل عهد عتیق تشبیه نموده. ایزابل زن اخاب پادشاه بود، او دختر یک بت پرست بود که به عنوان ملکه وارد قوم شد. او شروع به کشتن تمام انبیای اسرائیل نمود و رجاسات بت پرستانه بسیاری را در قوم رواج داد. حال این ایزابل در کلیسای طیاطیرا می‌تواند در عملکرد، مانند او بوده باشد.

کلام خداوند در خصوص او اشاره می‌کند که او خود را یک نبیّه (یعنی یک نبی زن) معرفی می‌کند، با توجه به این که نیت از خطاب اولیه به کلیساهای آن وقت در آسیا بوده، شاید بتوان گفت که او یک زن با این ویژگی در آن روزهای کلیسا بوده است، پس کمی در این خصوص تأمل می‌کنیم.

اگر او یک شخص حقیقی نباشد چه طور می‌شود؟ می‌توان گفت که او تنها یک اقتباس و مفهوم روحانی است، از انبیای کذب‌ای که در داخل کلیسا رخنه کردند و با نبوتها

و تعالیم کذب مانند تعلیم بلعام و نقولویان، ترویج دهنده آموزه‌های منحرف بوده‌اند که بخش بزرگی از کلیسا را به سمت یک زناکاری روحانی برده‌اند.

دانستن این که آن زن، ایزابل، آیا شخصیتی حقیقی است یا نماد کلیسا و انبیای کذب، در اصل موضوع تفاوتی ایجاد نمی‌کند، زیرا هر کدام باشد، موجب ایجاد نبوت‌ها و آموزه‌های دروغین با نام خداوند شده و به او افترا وارد کرده، تا به حدی که بسیاری را از کلام راستین خداوند منحرف ساخته.

اما باور به این که او اگر یک زن باشد که باعث زناکاری جسمانی شده، قطعاً کوتاه‌فکرانه‌ترین سخنی است که می‌توان پذیرفت! چرا؟

۱- آن زن ایزابل نام، خود را یک نبیّه معرفی می‌کند، او یک نبیّه کاذب است، و یک نبی کاذب کلام خدا را جعل می‌کند و چون نام ایزابل بت پرست را دارد، پس منظور زنای روحانی باید باشد.

۲- او کلیسا را تعلیم می‌دهد، یعنی در جایگاه معلّم یا بالاتر به کلیسا چیزهایی می‌آموزد، در حالی که زناکاری یک ترغیب به عملی جسمانی است.

۳- او زنا و خوردن قربانی بت‌ها را ترویج می‌دهد. زنا در سرتاسر کتب نبوتی کتاب مقدّس، فقط مفهوم روحانی دارد. خدا در عهد عتیق خود را شوهر و اسرائیل را زوجه خود معرفی کرده، همان گونه که امروز مسیح داماد و کلیسا عروس او می‌باشند. پس هرگاه قوم اسرائیل به سمت پرستش خدایان دیگر می‌رفتند، خدا می‌گفت اسرائیل زنا نموده؛ و هرگاه کلیسا به سمت نامی غیر از خداوند عیسی مسیح برود، نسبت به او زناکاری نموده است. لذا مفهوم از این زنا و خوردن قربانی بت‌ها، تنها معنی زنای روحانی دارد.

۴- وقتی در آیه ۲۱ خداوند می‌گوید به او فرصت دادم تا از گناه خود توبه کند، یعنی چه؟ یعنی رفته با این زن که یک نبیّه کاذب است صحبت کرده و از او

خواسته تا با مردهای دیگر زناکاری نکند و او نپذیرفت! اوووف! این نیز یکی از عجیب‌ترین تعالیمی است که می‌شود از آن بیرون کشید! این تعلیم کاملاً بر ضد کتاب مقدس است. پس نتیجه این که منظور از ایزابل انبیای کذبه‌ای هستند که در داخل کلیسای طباطیرا بودند، موجه می‌نماید.

حال به آیه بیست و دوم و بیست و سوم نگاه کنید: «^{۲۲}اینک، او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،^{۲۳} و اولادش را به قتل خواهیم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کنندهٔ جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد.»

این بستر، برای ادامهٔ زناکاری نیست، زیرا خداوند می‌خواهد آنانی که با او زنا کرده‌اند را نیز مجازات کند. پس این بستر فقط می‌تواند، بستر بیماری و ناتوانی باشد، باز این یک نماد روحانی است. خداوند با رو کردن نبوت‌های کاذب و تعالیم دروغین آنان، چنان آنها را در کلیسای خود بی‌اعتبار و ناتوان خواهد ساخت که در حکمت و کلام، کاملاً بیماری آنان ظاهر گردد. و به آنانی که به این نبوت‌ها و تعالیم کذب مجذوب و فریفته شدند فرصت خواهد داد، تا پس از روشن شدن حقایق توبه کنند.

خداوند در ادامه می‌گوید فرزندان این زنِ نبیّهٔ دروغین، ایزابل را به قتل خواهیم رساند. در این آیه می‌بینیم که او دارای فرزندان است. این فرزندان ثمرات تعالیم دروغین آنان است.

در باب ۱۲ مکاشفه ما یک نمونه داریم، باکره‌های دانا، یا همان عروس مسیح، همان پسر نرینهٔ کلیسا است که از آن یاد شده: «^۵پس پسر نرینه‌ای را زایید که همهٔ امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او رفته شد. و زن به بیابان فرار کرد که در آن جا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا

او را مدت هزار و دویست و شصت روز پیروند» (مکاشفه ۱۲ : ۵ - ۶). می‌دانید زن نماد کلیسا است. پسر نرینه او، کلیسای برگزیده خدا می‌باشد.

حال تعالیم بلعام و تفکرات نقولاوی، که حاصل نبوتها و تعالیم کاذب است، نمادی از یک زن یا کلیسای دروغین است. ثمره دروغهای او چه خواهد بود؟ فرزندان دروغین مانند مادر خود، این نماد فرقه‌های شکل گرفته در کلیسا است. خداوند در صده اول مسیحیت گفت فرزندان او را از بین خواهم برد. و چه شد؟ در صدهای اول مسیحیت فرقه‌ها شدیداً توسط رسولان خداوند سرکوب، و توانایی قد علم کردن نداشتند.

«^{۲۴}لیکن باقی ماندگان شما را که در طباطیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنان که می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم.» خداوند آنانی را که از این کلیسا در وفاداری کامل ماندند و منحرف نشده‌اند از بسیاری تجربیات دور نگه خواهد داشت. کلیسای طباطیرا نمونه‌ای از کلیسایی است که بخشی از آن به سمت هلاکت کامل رفته و بخشی دیگر در ایمان و محبت و وفاداری عظیمی پابرجا مانده است؛ لذا از بسیاری تجربیات دیگر معاف می‌گردد.

اما آیه بیست و پنجم یک جمله بسیار جالب دارد، هر چند این سخن در نامه خداوند به این کلیسا زده شده، اما برای همه هفت کلیسای دیگر، با توجه به هماهنگی زمانی آنها، صدق می‌کند: «^{۲۵}جز آن که به آن چه دارید تا هنگام آمدن من متمسک جویید.» خداوند می‌گوید تا آمدن من متمسک جویید. او کی می‌آید؟ او در سالهای پایانی روز ششم از خلقت برای بردن کلیسای خود باز می‌گردد، و آنان را در آسمان ملاقات می‌کند.

اوه! این یک پیغام است؛ برای کلیسای طباطیرا در زمان ربودگی، اگر قبول کنیم که منظور از کلیسای طباطیرا به یک دوره کلیسایی اشاره می‌کند که خیلی سالها پیش تمام شده است، آن وقت این کلام خداوند دروغ خواهد بود که از این کلیسا خواسته تا آمدنش به کلام او متمسک باشند! این کفر به خداوند است. این آیه به ما می‌فهماند این

کلیسا، و کلاً تمام این هفت کلیسا به صورت هم عرض و با هم تا به انتهای روز ششم و آمدن خداوند عیسی مسیح باید برقرار باشند.

«و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امّتها قدرت خواهم بخشید»^{۲۷} تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنان که من نیز از پدر خود یافته‌ام.» چنین کلیسایی که در ایمان و عمل و محبت و صبر در یک روند عالی و رو به جلو حرکت می‌کند، شایسته آن است تا بر دیگران قدرت یابد. و نصیب او که همیشه با تاریکی غلیظی در منازعه بود، ستاره صبح، خداوند عیسی مسیح است: «و به او ستاره صبح را خواهم بخشید»^{۲۹} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. «آمین».

نامه به کلیسای ساردس:

ساردس، واقع در بخش غربی آسیای کوچک، تا پیش از سال ۵۴۶ قبل از میلاد پایتخت پادشاهی لیدی بود، که عصر درخشان این شهر به همان دوران بر می‌گردد. در همان دوران بود که برای اولین بار در جهان، در این شهر سکه ضرب و مورد استفاده قرار گرفت.

بعد از آن، مقر ساتراپهای پارس شده. و بعداً توسط کوروش کبیر فتح و تبدیل به یکی از شهرهای مهم هخامنشیان گردید. ساردس به وسیله راه شاهی به تخت جمشید نیز مرتبط بوده.

پادشاه ساردس به نام کرسوس دارای ثروت افسانه‌ای بود. ستونهای معبد عظیم یونانی در این شهر هنوز بر پا است که نشان از اشغال آن منطقه توسط یونانیان دارد.

از سال ۱۸۸ پیش از میلاد به ضمیمهٔ پرغامس در آمد و بعد از سال ۱۳۳ پیش از میلاد به تصرف روم و سپس بیزانس در آمد؛ شهر ساردس ثروت فراوان خود را از طریق معبد آرتمیس به دست می‌آورد، که باعث شهرت او شده بوده. تا این که به دست مسلمانان افتاد.

«^۱و به فرشتهٔ کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گویند او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی.^۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.^۳ پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.^۴ لیکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.^۵ هر که غالب آید به جامهٔ سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهیم نمود.^۶ آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید» (مکاشفه ۳ : ۱ - ۶).

خداوند خود را به کلیسای ساردس با عنوان کسی که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد، معرفی می‌کند. پیش‌تر آموختیم که در استعارات کتاب مکاشفه، هفت روح به معنی هفت کلیسای خداوند، و هفت ستاره به معنی هفت فرشته یا رسولان خداوند در این کلیساها هستند.

نکتهٔ جالب در این آیه، جایگزینی عبارت هفت چراغدان با هفت روح می‌باشد. چرا؟ اگر به آیه دقت کنید، خداوند به این کلیسا می‌گوید که مرده‌ای. یک مرده روح در کالبد ندارد. کلیسای مرده کلیسایی است که روح‌القدس در آن تردد ندارد.

در آیهٔ دوم خداوند به این کلیسا می‌گوید که «هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.» از این روی است که روح‌القدس در این کلیسا حضور نمی‌یابد و این یک کلیسای مرده است.

کلیسای ساردس می‌گوید زنده‌ام، از این جهت که ایمان دارد. این چگونه می‌شود؟ چون آن کلیسای خداوند عیسی مسیح است. برای همین خداوند خود را با عنوان کسی که هفت کلیسا را دارد معرفی می‌کند، تا آن کلیسا هنوز امیدوار باشد که در دیدگان خداوند است.

اما نکتهٔ جالب این جا است که به جای استفاده از عبارت هفت چراغدان به کلیسای فاقد روح، از عبارت هفت روح استفاده می‌کند تا برای آن کلیسا نوید بخش‌تر جلوه کند.

در آیهٔ دوم از یک مابقی که نزدیک به فنا هستند یاد شده، یعنی هنوز ایماندارانی هستند که نگاه خداوند با آنان است و در حقیقت به خاطر آنان است که این کلیسا مقبولیت دارد. خداوند می‌خواهد پیش از آن که این کلیسا بالکل بمیرد، تازه گردد.

آیهٔ چهارم علت مرگ روحانی کلیسای ساردس را نشان می‌دهد. آنان نیز در وضعیت بت پرستانهٔ شهر و در رسوم امته‌ها، جامهٔ قداست خود را نجس ساختند چیزی که خدا از آن متنفر است، اما با همهٔ این وجود هنوز در آن کلیسا مقدسینی یافت می‌شوند که شایستهٔ این قداست می‌باشند: «^۴لیکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.»

فراموش نباید کرد که آن عصر، دورهٔ فعالیت‌های شدید بت پرستان و نقولایان بوده. شهر و کلیسای ساردس بیشتر از سایر مناطق دست خوش جو حاکم بوده، آن شهری بسیار ثروتمند و ضد خدا بود. پس خداوند این کلیسا را به توبه فرا می‌خواند.

خداوند به کلیسا یادآور می‌شود و از آنان می‌خواهد که به ابتدا و قبل از زمان انحراف خود بازگشت کنند: «^۳پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما...» کلیسای ساردس، همیشه باید به یاد بیاورد فیض خداوند را چگونه یافته، و یا چگونه بشارت انجیلی شنیده است. آنگاه با توبه به هر آن چه در ابتدا بوده بازگشت نماید.

ساردس نماد کلیسایی است که خداوند را می‌شناسد اما فشار و سیاهیهای محیط پیرامون او را از روح خدا دور می‌سازد و اگر به اول ایمان بازگشت نکند دچار مرگ روحانی خواهد شد.

در انتهای آیه سوم باز با یک نشانه مهم دیگر مواجه می‌شویم که خداوند می‌خواهد به ما بفهماند که این هفت کلیسا هر کدام به یک دوره تبدیل نمی‌شوند بلکه هم عرض با هم تا به انتهای روز ششم به پیش می‌آیند: «... زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.» این ساعتی که خداوند به آن اشاره می‌کند، مانند دزد خواهد آمد، همان زمان ربودگی کلیسای برگزیده خدا به آسمان است.

در آن زمان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ هر کسی که بر تمام این سیاهیها و تعالیم کذب غلبه کند، و با توبه به اصالت ایمان برگردد، شایسته جامه سفید خواهد شد و نام او همچنان در دفتر حیات مرقوم خواهد ماند: «^۵هر که غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.» آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. آمین.

نامه به کلیسای فیلادلفیه:

فیلادلفیه یک شهر کوچک در کناره درّه وسیعی بوده که در آن زمینهای زراعی حاصل خیزی وجود داشت. این شهر در ۱۳۰ کیلومتری شرق از میر (اسمیرنا)، از توابع استان مانيسا در غرب ترکیه واقع شده است.

فیلادلفیه به معنی شهر محبت برادرانه است، این شهر در سال ۱۸۹ پیش از میلاد توسط شاه اومنس دوم از پرغامس، تأسیس شد.

در زمان رومیان این شهر جزء استان ساردس بوده؛ و در دوره بیزانس، تبدیل به یک شهر بسیار پر رونق شد. و آن را با نام آتن کوچک نیز می شناختند چون این شهر تا آن زمان هنوز کاملاً مسیحی نشده بود. پس باز می توان نتیجه گرفت که کلیسای فیلادلفیه نیز تحت تأثیر جو بت پرستانه زمانه خود به هنگام مکاشفه بوده.

«و به فرشته کلیسای در فیلادلفیه بنویس که این را می گوید آن قدّوس و حق که کلید داوود را دارد که می گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می بندد و هیچ کس نخواهد گشود.^۸ اعمال تو را می دانم. اینک، دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.^۹ اینک، می دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می نامند و نیستند بلکه دروغ می گویند. اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده ام.^{۱۰} چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.^{۱۱} به زودی می آیم، پس آن چه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.^{۱۲} هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید

را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.^{۱۳} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید (مکاشفه ۳: ۷ - ۱۳).

در این نامه به فرشتهٔ کلیسای فیلادلفیه، خداوند خود را قدّوس و حق معرفی می‌کند که کلید داوود را دارد و برای هر که بخواهد راه ملکوت را می‌گشاید و برای هر که بخواهد می‌بندد و کسی را توانایی مخالفت با آن نیست. این سخن شاید ناخواسته ما را به روز پنطیکاست ببرد، زمانی که روح‌القدس نازل شد و بر ۱۲۰ تن از شاگردان مسیح قرار گرفت و آنان را تقدیس نمود. و پس از آن بود که پطرس با موعظه‌ای بسیار قدرتمند، راه را برای ملکوت آسمان گشود تا هر کس توبه کند، روح‌القدس را بیابد و در زمرهٔ مقدّسین قرار گیرد.

چنین معارفه‌ای ما را بر آن می‌دارد که بپذیریم در کلیسای فیلادلفیه بارش روح‌القدس و تقدّس در نزد ایمانداران مسیحی این کلیسا باید بسیار بوده و تجربیات زیبایی می‌بایست داشته باشند. برای یک کلیسای زیر مسح آسمانی هیچ چیزی زیباتر از حس بودن با روح‌القدس نیست.

اما چه چیزی باعث به وجود آمدن این شرایط برای این کلیسا شده؟ می‌دانید؟ همیشه کلیسای خداوند عیسی مسیح، خصوصاً کلیسایی که با قوّت روح‌القدس به پیش می‌رود بسیار کوچک است. اشتباه نگیرید! کوچکی یک کلیسا باعث باران روح‌القدس نمی‌گردد، بلکه در جایی که باران روح‌القدس باشد، جایی که تقدّس جلوه‌گری کند، همیشه کلیسا کوچک می‌گردد.

دنیا با تقدّس بیگانه و از آن متنفر است. و اگر خودمان را گول نزنیم، به همان گونه که هر اسرائیلی، اسرائیلی نیست؛ هر مسیحی نیز مسیحی نیست؛ مسیحی آن است که در کلام خدا، به شایستگی و کاملّیت بماند. همان گونه که خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۱۴}نه هر که مرا، خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن

که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷ : ۲۱ - ۲۳).

حال خداوند به کلیسای فیلادلفیه که احتمالاً ایمانداران قلیل و در تقدّسی باید می‌داشته، چنین می‌فرماید: «اعمال تو را می‌دانم. اینک، دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.^{۱۹} اینک، می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.»

از متن آیات چنین بر می‌آید که این کلیسا از فشار و آزار یهودیان در امان نبودند. خداوند به این فرقه از یهودیان، آنان را ساکنین کنیسه شیطان خطاب می‌کند. وقتی خدا چنین عنوانی را به قومش می‌دهد که آنان کلام او را رها کرده و از عقب تعالیم شیطان رفته باشند. و ما می‌دانیم که آن دوره، دوره تعالیم بلعام و نقولویان بوده است.

اما یک چیز جالب دیگر در این آیات چشم‌نوازی می‌کند: «اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.»

این بخش کلام خدا اثبات می‌کند که کلیسای فیلادلفیه، یک کلیسای مقدّس و زیر بارش روح‌القدس بوده. چرا؟ از آن جهت که سجده از آن خداوند است، وقتی می‌گوید: «پیش پایهای تو سجده کنند» اشاره به آن دارد که در این کلیسا، خدا در بُعد روح‌القدس حضور دارد و سایر خدایان دروغین نمی‌توانند در مقابل کلام راستین او قد علم نمایند و می‌بایست سر تعظیم فرود بیاورند. این سجده گواه بر کلیسایی در قوّت روح دارد.

همچنین وقتی که می‌گوید: «و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.» دلیل دیگری بر سکونت روح‌القدس است، زیرا دهانی که به روح‌القدس باز شود، همگان را متحیر خواهد نمود، از آن روی که تکلم بدان گونه از دانش بشری خارج است و مخاطب خواهد دانست که یک قدرت برتری در پشت کلام ایستاده و سخن می‌گوید.

«^{۱۰} چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.^{۱۱} به زودی می‌آیم، پس آن چه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.»

این ساعت امتحان که کلیسا می‌بایست از آن محافظت گردد چیست؟ دقت کنید کلیسا قبلش کلام صبر خدا را محکم نگاه داشت، در فضای مشرکانه‌ای که کسی به کلام خدا اهمیت نمی‌داد؛ این ساعت امتحان، زمانی است که نتیجه‌ها اعلام می‌شود.

ربع مسکون به معنی چهار گوشه جهان است. ربع به زبان عربی به معنی چهار است، و مسکون به معنی جاهایی که انسانها سکونت دارند می‌باشد. به عبارتی "در چهار گوشه زمین که انسانها سکونت دارند" است؛ کل زمین. این امتحان همان روز داوری تمام زمین است.

و حال خداوند به این کلیسای کوچک و امین و پر از روح‌القدس می‌گوید در آن روزی که همه به خاطر اعمالشان جواب پس خواهند داد، شما را محافظت خواهم نمود. و: «^{۱۲} هر که غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.^{۱۳} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید» (مکاشفه ۳: ۱۲ - ۱۳).

آیه دوازدهم به کسانی که در تمام تجربیات کلیسای فیلاذلفیه پیروزمندانه بیرون بیایند، در آسمان خدا ستوده خواهند شد؛ از آن روی که این کلیسا مقدس می‌باشد و تنها

روح القدس است که ستودنی می باشد. اگر به نامه های این هفت کلیسا دقت کنید، کلیسای فیلادلفیه تنها کلیسایی است که سرزنش نشده، به راستی این کلیسا در تقدس کامل قرار داشته و می بایست داشته باشد.

در پایان یک نکته مهم را به آنانی که اعتقاد به کلیساهای دوره ای دارند و دوره فیلادلفیه را با عنوان "دوره محبت برادران" معرفی می کنند باید متذکر شد، منظور از این عبارت به این معنی نیست که در این دوره، کلیسا در محبت برادرانه با یک دیگر زیست می کرده اند، خیر!

هر چند این یک کلیسا در قوت روح است که سرزنش نشده اما نسبت دادن هر چیزی به آن باید بر اساس ادله ای محکم باشد: اولاً، در هیچ کجای نامه به فیلادلفیه چنین ادعایی نشده است، پس نمی توان آن را به عنوان یک آموزه کتاب مقدسی پذیرفت.

دوماً، این تعلیم حسب یک رویداد تاریخی است که احتمالاً چون معلّمین این آموزه از آن اطلاع نداشتند، یک تعلیم اشتباه از آن بیرون کشیدند. حقیقت امر این چنین است که شهر فیلادلفیه در سال ۱۸۹ پیش از میلاد توسط شاه اومنس دوم از پرغامس، تأسیس شد. او این شهر را به نام برادرش آتالوس دوم به "فیلادلفوس" یعنی "کسی که برادرش را دوست دارد" نام گذاری کرد.

شهرت این شهر از محبت دو برادر به یک دیگر سرچشمه می گیرد، در اصل این ادعا به سال ۱۸۹ پیش از مسیح بر می گردد، که باعث تأسیس و نام گذاری شهر فیلادلفیه شده است. هر تعلیم دیگری، فاقد استناد تاریخی می باشد؛ حتی جالب تر این که در دوره ای که گفته می شود، عصر فیلادلفیه، یعنی بین سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۶ میلادی که آن را "دوره محبت برادران" می دانند، مطلقاً چنین محبت خاصی را در آن برهه از تاریخ در نزد کلیساهای نمی توان دید.

نامه به کلیسای لائودکیه:

شهر لائودکیه در استان امروزی دنیزلی ترکیه قرار دارد. این شهر پس از افسس، دومین شهر باستانی بزرگ در آناتولی و در ساحل لیکوس واقع شده است.

در دوره روم، به جهت حاصل خیزی زمینهای نزدیک به رودخانه مندرس و نقطه تقاطع راههای متصل کننده آناتولی غربی به آناتولی مرکزی، مردم این شهر بسیار ثروتمند و در رفاه زندگی می کردند. لائودکیه پس از دریافت عنوان شهر محافظ معبد از سوی امپراطوری روم از پرداخت مالیات معاف شد و به ثروت خود بیش از پیش افزود.

استرابن جغرافیدان معروف عهد عتیق نیز در اثر خود نوشته است: در این منطقه گوسفندان سیاه رنگی که به علت پشم نرمشان معروف بودند، پرورش یافته و این دامها در افزایش درآمد مردم شهر باستانی لائودکیه نقش مهمی داشتند.

از صنایع بسیار معروف این شهر می توان به صنعت نساجی آن اشاره نمود. پارچه های تولیدی این شهر به علت جنس مرغوب به بسیاری از مناطق جهان صادر می شده و یکی از مارکهای مهم آن دوران به شمار می رفتند. در آن دوران یک لباس به سبک تونیک طراحی شده توسط خیاطهای این شهر بسیار مورد پسند واقع گردید. علاوه بر اینها لائودکیه در زمره مراکز بانکی آن دوره نیز شناخته می شد.

لائودکیه در دوره امپراطوری روم، یکی از معدود شهرهایی بود که دارای دو مجموعه تئاتر بوده، که گواهی بر بزرگی و سطح رفاه مردم شهر بود. علاوه بر این آمفی تئاترهای اعجاب انگیز، سالن ژیمناستیک و حمامهای این شهر نیز بینندگان را به شگفتی وا می دارد.

لائودکیه یکی از چند شهر معدود در آن اعصار بود که قانون ظروف مرتبطه را هزار و ششصد سال قبل از پاسکال ریاضیدان و فیزیکدان معروف فرانسوی قرن هفدهم

اجرا کرده بود. این قانون در اصل پایه و اساس هیدرولیک را به وجود می‌آورد. آب مورد نیاز به علت عدم وجود منبع آب در نزدیکی شهر از نقطه دوری در فاصله بیست کیلومتری با عبور از دره‌ها و جلگه‌ها و با استفاده از این روش به لائودکیه انتقال می‌یافت.

لائودکیه به علت ثروتمندی و توانگری مادی و در عین حال ضعف ایمان ساکنین و مسیحیان آن، در نامه خداوند، شدیداً به باد انتقاد گرفته شد.

در کاوشهای باستان شناسی از یکی از آمفی‌تئاترها، جاده‌ای در مسیر سوریه و استادیوم به همراه ستونهای قدیمی آن از زیر خاک بیرون کشیده شد. در این حفاریها همچنین بقایای یک کلیسای خانگی که محل عبادت پنهانی مسیحیان آن دوران بود، کشف گردیده. در این خانه دو سالن جدا از هم برای زنان و مردان، گرمابه‌ها و اتاقهایی برای اقامت وجود داشت.

با این شرح مختصر از وضعیت شهر لائودکیه، که چگونه شهری بوده و مردم آن چگونه مردمی بودند، درک نامه خداوند به این کلیسا کمی سهل‌تر خواهد شد.

«^{۱۴} و به فرشته کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خدا است.^{۱۵} اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاش که سرد بودی یا گرم.^{۱۶} لهذا چون فاطر هستی، یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد.^{۱۷} زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.^{۱۸} تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.^{۱۹} هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.^{۲۰} اینک، بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.^{۲۱} آن که غالب آید، این را به وی خواهم

داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.^{۲۲} هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید» (مکاشفه ۳ : ۱۴ - ۲۲).

خداوند به کلیسای لائودکیه، خود را با عنوان "آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خدا است" معرفی می کند. سه عنوان.

اول: آمین، امنیت دهنده، انجام دهنده، برآوردگار نیازها، برای کلیسای مستمند و فقیر و نیازمند، آیا منظور او مستمند مالی است؟ خیر! هرگز! منظور او نیاز حقیقی هر ایماندار مسیحی و روحانی است زیرا "آمین" کلام روحانی است.

دوم: شاهد امین و صدیق، می دانید ثروت دنیا، ایمان را ضعیف و به زوال می برد، لذا دارنده آن در ایمان و عمل، کاملاً بی تفاوت می گردد، مانند عصر امروز ما که با رشد علم، کشورهای دارای تکنولوژی و ثروت، از خدا بسیار دور شده اند. پس خداوند به کلیسایی که در چنین شهری واقع شده و در تفکرات آن غرق گردیده، خود را با عنوان شاهد امین و صدیق معرفی می کند، به معنی آن که راستی و صداقت دارد، و به چیزهایی که دیده و می داند شهادت می دهد. و این شهادت برای اهل دنیا عاقبتی به سمت هلاکت خواهد داشت.

سوم: ابتدای خلقت خدا، او به کلیسای دنیازده، که در آزمندی دنیا، امور آسمانی را فراموش کرده، ذات الوهی خویش را یادآوری می کند تا هشدار برای آنان باشد.

در همین شروع نامه به کلیسای لائودکیه، خداوند این کلیسا را مورد سرزنش، بابت بی تفاوتی آنان قرار می دهد. زیرا به جای آن که فخر آنان در فیضی که از خداوند یافته اند باشد، در میزان ثروت و دارایی و شکوه حاصل از آن خلاصه شده. خداوند به چنین کلیسایی دو هشدار بسیار جدی می دهد: "تو را از دهان خود قی خواهیم کرد." و این که "تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان هستی."

یعقوب در خصوص دنیا دوستی با شدیدترین لحن به چنین ایماندارانی، آنان را حتی در زمرهٔ زنازادگان قرار می‌دهد: «ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خدا است؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴ : ۴).

یوحنا نیز در رسالهٔ اوّل خود در این خصوص می‌فرماید: «^{۱۵} دنیا را و آن چه در دنیا است دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.^{۱۶} زیرا که آن چه در دنیا است، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.^{۱۷} و دنیا و شهوات آن در گذر است لیکن کسی که به ارادهٔ خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند» (اوّل یوحنا ۲ : ۱۵ - ۱۷).

و حال خداوند به چنین کلیسای مادی می‌گوید: "تو را از دهان خود قی خواهم کرد." شما را دور خواهم انداخت، یعنی هرگز نامتان را نزد پدر آسمانی نخواهم برد و به نام شما شهادت نخواهم داد. آه!

اما خشم خداوند بیشتر از این است و شدیداً کلیسا را مورد سرزنش نیز قرار می‌دهد. یادتان هست در موعظهٔ بالای کوه چه گفت؟: «^{۱۹} گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.^{۲۰} بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند» (متی ۶ : ۱۹ - ۲۰).

گنج حقیقی آسمانی است، و آن چیزی است که به بخشش خدا در خداوند عیسی مسیح یافتیم تا برای ما در آسمان و نزد پدر آسمانی بماند؛ مابقی، هر چه از دنیا و مال دنیا فانی و محکوم به فنا است.

از این آیات می‌توان مفاهیم و سایه‌های روحانی برای این کلیسا در قرنهای آینده و امروز نیز گرفت، مثلاً منظور از ثروت و دولتمندی، اشاره به کلیسایی می‌کند که خود را از لحاظ کلام خدا ثروتمند می‌داند و بسیار ادعا دارد و حال آن که در جهالت کلامی به

سر می‌برد؛ هر چند این برداشت زیبا و عمیق است، اما با توجّه به شهر و کلیسای لائودکیه در آن عصر، که نامه در ابتدا برای آن عصر گفته شده، قبول این که کلیسا به جای امور روحانی به امور مادی چسبیده که موجب نارضایتی خداوند شده، معقول‌تر است.

اما قطعاً گفتن این که، این کلام برای دوره هفتم کلیسا یعنی عصر کلیسای لائودکیه در زمان حاضر و خطاب به کلیساهای فرقه‌ای بسیار ثروتمند (که از بردن نامشان پرهیز می‌کنم) است، به آن گونه که کلیساهای پیغامی در ضدیت با فرقه‌ها می‌گویند، یک اشتباه مسلّم می‌باشد. زیرا به دور از تعصّبات فرقه‌ای، کلیسای لائودکیه ربطی به فرقه‌ها ندارد، این یکی از کلیساهای برگزیده خداوند است که برای آن دل می‌سوزاند و به آن وعده‌های چشمگیر داده. وگرنه خداوند با فرقه‌ها مخالف و آنان را رد نموده است.

بیعانه روح‌القدس فقط برای کلیسای برگزیده خداوند است و او پس از عروج به آسمان آن را برای کلیسای محبوبش که در کلام او هستند فرستاده. حال او به این کلیسایی که در روابط اجتماعی منحرف شده می‌گوید: «^{۱۸} تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفاّی به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.»

زر، کلام خدا است، مصفاّ، اشاره به پاکی و دلگشایی کلام خدا دارد؛ و آتش، به معنی روح‌القدس است. خداوند می‌خواهد تا کلیسا تعمید و مهر جاودانگی روح‌القدس را از او بخرد. به چه قیمتی؟ به قیمت تسلیم نمودن نفس و روح و جان خود به خداوند. تا دارای رخت سفید عدالت گردند. رخت سفید به معنی جامه تن پاک از گناه و خطا است که پس از توبه و عدالت نصیب کسی می‌گردد. از این روی کلیسای منحرف خود را به توبه فرا می‌خواند: «^{۱۹} هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.»

«^{۲۰}اینک، بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.» می‌دانید چرا بر در ایستاده و می‌کوبد تا آن در را به رویش باز کنند؟ خداوند سر کلیسا است، او برای ورود به کلیسای خود نیاز به اجازه ندارد، او هر زمان بخواهد وارد کلیسای خود می‌شود. پس چرا نمی‌تواند وارد کلیسای لائودکیه شود؟

چون این کلیسا نیز مانند کلیساهای فرقه‌ای بر سر در خود نامی دیگر به غیر از خداوند عیسی مسیح را دارد. او گنج آسمانی را رها کرده و به دنبال گنجهای نفرت انگیز زمینی رفته. او به تعامل با رسوم امّت‌ها و خدایان دروغین رفته. اگر هنوز این کلیسا رد شده خداوند نیست به علت آن است که هنوز بقیّتی وفادار به خداوند در این کلیسا یافت می‌شود. پس او به خاطر این بقیّت، کلیسا را رد نکرده و پیوسته بر در می‌کوبد.

او به هر کسی که بر امیال دنیوی و جهل و دولتمندی خود غلبه کند و با توبه به سمت خداوند برود و در را به روی او باز کند، پاداشی عظیم خواهد داد: «^{۲۱}آن که غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.^{۲۲} هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید» (مکاشفه ۳ : ۲۱ - ۲۲).

جدا شدن از دنیا و زحمت کشیدن برای کسب عدالت شخص را به تخت آسمانی می‌رساند. آیا به یاد دارید خداوند عیسی مسیح در موعظه بالای کوه نیز این را گفته بود؟ «^۱خوشا به حال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است» (متی ۵ : ۱۰). دنیا برای هر که او را رد کند جز رنج و عذاب چیزی ندارد.

سخن پایانی:

اگر چند نکته مهم را در نظر بگیرید و در آنها دقت کنید حقیقت نامه‌های به هفت کلیسای ذکر شده در کتاب مکاشفه، مکشوف می‌گردد.

۱- متن صریح نامه‌ها به هفت کلیسایی که در "آسیا" بودند اشاره می‌کند. اسم آسیا، معرف مقصد نامه‌ها است؛ خود خداوند نیز بعد از پایان نگارش نامه‌ها به یوحنا گفت چیزهایی که بعد از این می‌بینی مربوط به آینده است. در حالی که اگر منظور به دوره‌ها بود، نامه‌ها باید وقتی خداوند شروع می‌کند به گفتن آینده می‌آمد. از سویی دیگر بیشتر وقایعی که به عنوان دوره بندی کلیساها مطرح کرده‌اند مربوط به اروپا می‌گردد نه به آسیا که این نیز با مقصد نامه‌ها به آن گونه که خداوند گفته مغایرت دارد.

۲- برخی اسامی که در نامه‌ها آمده، مانند انطیپاس شهید، واضحاً به اشخاصی حقیقی که در آن کلیسا وجود داشته و در همان سالها می‌زیسته اشاره دارد و به هیچ وجه نمی‌توان از آنان برداشتهایی دیگر کرد که در این صورت خداوند دروغگو خواهد بود.

۳- با وجودی که کتاب از برخی اشخاص نام می‌برد اما مطلقاً از هیچ یک از فرشتگان (رسولان) کلیسا، نامی نمی‌برد که گویایی این است هرگز قرار نبوده اسمی در کنار این فرشتگان کلیسا قرار داده شود. یعنی گذاشتن هر نام و شخصی در این جایگاه‌ها اشتباه است. مهم نامه و رسیدن آنها به دست گیرندگان آن بود که اتفاق افتاد و خود فرشتگان یعنی رسولان کلیساها از این امر قطعاً اطلاع داشته و دارند.

۴- هیچ سایه، رد و نشانی را در هیچ یک از کتب مقدّس نمی‌توان یافت که حتی اشاره‌ای تمثیل گونه و یا در ایهام به بخش بندی شدن کلیسا در هفت دوره داشته باشد.

۵- حتی وقایع تاریخی به هیچ وجه تاریخ کلیسا را مطابق با تفاسیری که از دوره بندی کلیسا ارائه شده است، نشان نمی‌دهد؛ یعنی هیچ استناد تاریخی که گویایی صحت این مدّعا باشد وجود ندارد، و تنها یک تفسیر بسیار ناقص و پر ایراد از یک فرضیه اشتباه است که قدمتی کمتر از ۲۰۰ سال دارد و زائیده تفکّری انسانی می‌باشد. اگر کلیسا را به هفت دوره با خصوصیات خاص هر کلیسا تقسیم کنید، با حقیقت آن چه اتفاق افتاده کاملاً در مغایرت است.

۶- بعضی از رسولان خداوند عیسی مسیح مانند پولس، با این که در خصوص زمانهای آخر پیشگوییهای کردند، مانند ربودگی، اما هیچ کدام باور به دوره بندی شدن کلیسا نداشتند و هیچ ذکری از آن نکردند.

۷- و دلایل بسیار دیگر ...

این نامه‌ها در حقیقت و در وهله نخست برای کلیساهای همان عصر بوده، اما از آن جایی که مکاشفه یک کتاب نبوتی و مربوط به آینده است، می‌توان این گونه نیز پنداشت که این نامه‌ها برای آینده کلیسا نیز می‌تواند مفهوم و اعتباری داشته باشد.

یقیناً هر چیزی که در ابتدا بود تا به انتها نیز می‌بایست باشد. اگر در ابتدا و روز پنطیکاست کلیسا تشکیل شد و تا به امروز همچنان هست، پس وقایع و شرایطی نظیر همان اولینها باید همچنان به پیش آمده باشد. دنیا و تاریخ بشریت مدام در حال تکرار به شکل‌های مختلف است. پس اگر در ابتدا کلیسایی با خصوصیات افسس بوده، امروزه نیز باید کلیسایی با این خصوصیت باشد و ایضاً برای تمام آن هفت کلیسای دیگر.

وقتی خداوند خواسته تا متن این نامه‌ها در کتاب مکاشفه نوشته شود پس پیغام آنها می‌بایست تا به انتهای زمان باقی بماند. برای چه کسانی؟ قطعاً برای رسولان و اعضای آن کلیساهای. یعنی این هفت کلیسا علاوه بر این که منتخب خداوند هستند تا به انتها بقا داشته و در تمام طول تاریخ تا به انتها به پیش می‌روند.

تنها وجه تمایز این کلیساهای شرایط محیطی است که از آن تأثیرات مثبت و منفی در روند ایمانی می‌گیرند و هرگاه کلیسایی را در دنیا ببینید که شرایطش شبیه به یکی از این هفت کلیسا می‌باشد، آنان میراث‌داران آن کلیسا در طول تاریخ هستند و همان کلام خداوند که در ابتدا برای اولین بوده، برای آنان نیز مصداق خواهد داشت.

کلیساهای نه به طور متوالی و یکی پس از دیگری آمدند و رفتند، بلکه به طور هم عرض در طول تاریخ به پیش آمدند. اگر بپذیریم که با هر دوره‌ای عصر کلیسای آن دوره تمام شده، مثل آن است که قبول کنیم، کلیسایی که خداوند برای آن نامه داده و از آنان خواسته تا به انتها بمانند، انقضا دارد و بدن مسیح فانی شدنی است! پس می‌بینید؟ آموزه دوره بندگی کلیسا چه قدر می‌تواند حتی مهلک باشد.

با شکل‌گیری تفکر دوره‌های کلیسایی، از هفت فرشته این کلیساهای ابرقهرمانانی ماورایی ساخته شد. خصوصاً در خصوص فرشته دوره هفتم یعنی لائودکیه، که پیروان کسانی که خود را تا کنون به عنوان فرشته این دوره معرفی کردند، افرادی بسیار تندرو و ظاهراً بر ضد همگان زاییده شده‌اند.

این پیروان افراطی تا به آن جا پیش رفتند که کلام خدا را با کلام فرشتگان ساخته شده خود معاوضه کردند و عملاً معیار ایمان آنان فرشته ساختگی کلیسای لائودکیه شده. برای رسیدن به این حقیقت فقط کافی است عملکرد و حرفهای آنان را ببینید.

علاوه بر این، پیروان این دوره، شش فرشته کلیساهای اول را در مقابل فرشته دوره لائودکیه بسیار کوچک‌تر و نادان‌تر به کلام خدا معرفی می‌کنند و به این رسولان

کلیساها تنها مارک اصلاحگر می‌زنند، در صورتی که خود خداوند همه آن هفت فرشته را ستارگان خود می‌داند، یعنی رسولان، یعنی دارندگان مکاشفه، یعنی با روح نبوتی.

در ادامه روند این جهالت، کلیسا را پیغامی و مبتنی بر هفت پیغام از هفت فرشته خداوند می‌دانند که هر پیغامی در عصر خودش تازه بوده و با آمدن دوره دیگر آن پیغامها کهنه و مردار شده است؛ و نتیجتاً امروز فقط باید با پیغام فرشته دوره لائودکیه که یک نبی است همراه شد!

وای این اوج جهالت است. فقط ذره‌ای فهم لازم است تا کسی بفهمد که کلام خدا کهنه شدنی نیست و انقضا ندارد. وقتی پیروان چنین باوری کلام خدا را کنار می‌گذارند و کلام انسانی را بر می‌دارند، نتیجه فهم کتاب مقدسی آنان بیشتر از این نخواهد شد. خداوند عیسی مسیح در جواب به این قبیل افراد می‌فرماید: «آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود» (مرقس ۱۳ : ۳۱).

خداوند همیشه، از ابتدای آفرینش آدم تا به انتهای زمان برای انسانها، پیام و کلام دارد، اما هیچ یک از این پیامها چیز تازه‌ای نیست، همه آن چیزی است که در ابتدا گفته شده بود، فقط در طول تاریخ به اشکال مختلف یادآوری گردید.

به قول پیروان فرشته دوره هفتم، که معتقدند پیغام این دوره کلیسا به خروج از بابل روحانی یعنی فرقه‌ها است. خوب این که حرف تازه‌ای نیست! این از ابتدای کلیسا تا به امروز موعظه می‌شد؛ حتی در عهد عتیق نیز با بررسی وقایع، بارها و بارها شاهد حقیقت چنین پیغامی از کتاب مقدس هستیم، فقط اندکی مطالعه در کتاب مقدس لازم است تا بارها این را ببینید.

می‌بینید؟ فقط کافی است تا از یک جایی، سر سوزنی اشتباه بروید، آنگاه در مسیرتان هر چه قدر که به جلو می‌روید، انحراف و دوریتان از مسیر اصلی دائماً بیشتر و بیشتر می‌شود.

مشکل بشر این است که دوست دارد هر چیزی را پیچیده کند و چون دائماً آن را می‌پیچد، عاقبت خودش را در آن پیچشها گرفتار می‌سازد. در حالی که کلام خدا در سادگی گفته شده تا هر کسی را فهم و حکمت بخشد.

در پایان یادآور می‌شوم، قصد توهین به هیچ شخصیتی را نداشتم، هر کسی که برای کلیسا دست به قلم برده و یا ارائه نظریه داده، قطعاً به نیت کشف یک حقیقت بوده و هست حتی اگر این مهم همیشه میسر نشود. هیچ کس همیشه اشتباه نمی‌کند، همان گونه که هیچ کس همیشه درست نمی‌گوید. و می‌دانم بسیاری از این اندیشمندان شاید هرگز ادعاهایی که امروزه به آنان نسبت هم می‌دادند را هرگز نداشتند.

بیشترین لطماتی که شاهد آن هستیم از سوی پیروان کور و تندرویی است که چون فاقد هر گونه مسح خداوندی می‌باشند، در جهت ابراز فضلِ کذایی، و برای پیدا کردن نام و آوازه برای خود حقیقت کلام را منحرف نموده و در این راستا، با مخفی شدن پشت نظریه‌پردازان، اگر خود آنان ادعایی نداشته باشند، اینان با ادعای خود، هم آن اشخاص را تخریب می‌کنند و هم کلیسا را منحرف می‌سازند.

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح‌القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوك رایان